

شاهزاده نشین های قدیمی عربی در مشرق و جنوب شرقی فلسطین نیز که از تازی های قدیمی بودند و در سده هفتم پیش از میلاد، در تاریخ از آنها نام برده شده، به سختی از تازی ها نفرت داشتند. یکی از کیمیاگران این منطقه به نام «ابن وحشیه» که به سختی از تازی ها نفرت داشت و خواری همگنانش بوسیله تازی ها او را آزرده کرده بود، تصمیم گرفت نوشتارهای بابلی های باستانی را که در دسترس بود ترجمه و منتشر کند و بدانوسیله نشان دهد که نیاکان آنها که اکنون مورد خفت و خواری تازی ها قرار گرفته اند، دارای تمدنی بزرگ بوده و دانش آنها بالاتر از بسیاری از ملت های آنروز بوده است. «اکنون روشن شده است که «ابن وحشیه»^{۲۸} آن ترجمه را زیر فرنام *Nabatean Agriculture*، از خود ساخته بود. به همان ترتیب، قبطی های مصری نیز کتاب هایی به رشته نگارش در آوردند که رفتار و کردار مصری های باستان و نیز تعصب منفی آنها را نسبت به تازی ها نشان می داد.

دست آوردهای ملت های غیر تازی در تمام زمینه ها پیوسته مورد تأیید قرار گرفته است: «افراد گروه شعوبیه هنرها و دانش هایی را که بوسیله ملت های غیر تازی به بشریت دهش شده، ستایش کرده و نوشته اند، زمانی که تازی ها در ژرفای وحشیگری بسر می بردند و از هیچ علم و هنری آگاهی نداشتند، ملت های غیر تازی به دانش های فلسفه و ستاره شناسی و هنر گلدوزی با ابریشم سرگرم بودند. تنها سرمایه معنوی تازی ها در آن زمان که می تواند موجب افتخارشان قرار بگیرد، چکامه سرایی بود، ولی حتی در این رشته نیز آنها عقب تر از سایر ملت ها و بویژه یونانی ها بودند. شعوبیه همچنین به بازی های سرگرم کننده ای مانند نرد و شطرنج که ملت های غیر تازی نوآوری کرده بودند، اشاره نموده اند. آیا تازی ها در برابر این همه پیشرفت های سایر ملت ها در زمینه های گوناگون چه سرمایه ای داشتند؟ «باید گفت که در چنین دنیای پیشرفته ای، تازی ها مانند گرگ های گرسنه زوزه می کشیدند و مانند جانوران وحشی که در پی شکار می گردند، همدیگر را پاره می کردند و پیوسته با یکدیگر مشغول جنگ بودند.»^{۲۹}

شورش بابک خرمذین^{۲۳}

در تمام تاریخ خلافت عباسیان، شاید هیچ شورش برای آنها وحشت‌آورتر از شورش بابک خرمذین نبوده است. بابک خرمذین و پیروان او یک جنبش اجتماعی و مذهبی به وجود آوردند که دارای ریشه‌های دین مزدک بود و در سده هشتم به اوج اهمیت خود رسید. هنگامی که بابک خرمذین، رهبری این گروه را در آغاز سده نهم به دست گرفت، آرا به شکل یک جنبش ضد تازی، ضد خلافت و تا حدودی ضد اسلام در آورد. در سده نهم، احساسات ضد تازی در ایران سبب افزون شدن پیروان بابک خرمذین در آذربایجان شد، ولی این گروه در بسیاری از شهرها و مناطق دیگر مانند طبرستان، خراسان، بلخ، اصفهان، قم و ارمنستان دارای پیروان زیاد بودند. بابک خرمذین، نزدیک مدت بیست سال در برابر سپاهیان خلیفه در کوهها نبرد کرد و پیوسته با پیروزی روبرو گردید. سرانجام، خلیفه عباسی المعتصم، یکی از فرماندهان نظامی خود به نام افشین را با سپاهی به جنگ با بابک گسیل داشت و بابک پس از دو سال جنگ دستگیر شد. در سال ۸۳۸، المعتصم، در انظار همگانی بابک را زیر شکنجه قرار داد و او را به وضع بسیار دلخراش و وحشیانه‌ای کشت.

جنبش بابک خرمذین تا سده نهم و به قولی تا سده یازدهم ادامه یافته است.

شکوه و جلال تمدن‌های پیش از اسلام

در سده نوزدهم یک کشور مسلمان بر آن شد تا شکوه و جلال تاریخ پیش از اسلام خود را کشف و منتشر کند. این کشور مصر بود و شخصی که انجام این کار را بر دوش گرفت، یکی از دانشمندان، شعرا و تاریخ‌نویسان مصری بود به نام «شیخ رفیع التهتاوی» که در سال ۱۸۶۸ کتاب تاریخی در باره دوره فراعنه مصر را به رشته نگارش در آورد و توجه همگانی را به آن جلب کرد. تا آن زمان تاریخ مصر تنها از زمان پیروزی تازی‌ها بر این کشور به رشته نگارش درآمده بود، ولی «شیخ رفیع التهتاوی» تاریخ پیش از

اسلام مصر را بر پایه مردم‌گرایی و میهن‌خواهی نوشت و در مطالب کتاب ذکر کرد که در تاریخ اسلام، نویسندگانی که در تاریخ اسلام، نویسنده‌ای کوشش کرد، اگرچه کشورش دستخوش تغییرات زبانی، مذهبی و اصول وابسته به تمدن شده بود، «ولی، هنوز آنرا از دیدگاه یک کشور زنده و پویا ببیند.»^{۱۳}

دلیل اهمیت پیروزی شیخ «تهتاوی» در نوشتن این کتاب آنست که برای نخستین بار پس از شعوبیه، نویسندگانی جرأت پیدا کرده بود، باورهای جزمی رسمی اسلامی را مبنی بر اینکه دور ه پیش از اسلام، زمان وحشیگری و ناآگاهی بوده، به رشته نگارش درآورد. «شیخ تهتاوی» با شهادت ستایش‌انگیزی، زبان به تمجید از مشرکان مصر باز کرد و دلیرانه اظهار داشت که تمدن اسلام، شکل تغییر یافته‌ای از سایر تمدن‌ها بوده است. هرگاه کاری که شیخ «تهتاوی» در مصر آغاز کرد، در سایر کشورهای مسلمان نیز ادامه می‌یافت؛ کشورهایمانند ایران و عراق نیز می‌توانستند، تاریخ غرورآمیز پیش از اسلام خود را کشف کنند و این امر سبب گسترش آگاهی‌های تاریخی که تا آن زمان دست‌نخورده مانده بود، کاهش خشکاندیشی‌های اسلامی و فراگشت اندیشه‌گری و والایی زندگی آنها می‌شد. اگر مصری‌های مسیحی و فرعون‌ی می‌توانستند، از نظر غرور و افتخار ملی با مصری‌های کنونی برابر به‌شمار روند، آنوقت بجای اینکه مصری‌های قبطی به‌عنوان یک اقلیت مذهبی در سرزمین نیاکانشان مورد آزار و اذیت قرار بگیرند، آنها نیز برادران سایر ساکنان این سرزمین به‌شمار می‌رفتند. بهین ترتیب، «سلیمان زقیدور» می‌نویسد، آیا تاریخ گذشته ما که مردم الجزایر را ساکنان افریقای شمالی، رومی، عرب و فرانسوی نشان می‌دهد، نمی‌تواند بیش از وضع کنونی ما شناساننده هویت الجزایری ما باشد؟ (Telerama 1, Julu 1992) پذیرش تئوری‌های وابسته به تغییر و ادامه زندگی ملت‌ها، برای پیشرفت اجتماعات اسلامی نیز سودمند خواهند بود و این کار بوسیله شناخت تاریخ پیش از اسلام ملت‌ها و ارزشیابی منصفانه استعمار اروپائی‌ها انجام خواهد گرفت.

نادیده گرفتن عمده تاریخ پیش از اسلام، زبان فساد آور دیگری نیز

برای مردم دنیای اسلام در بر دارد. بدین شرح که به گونه‌ای که «نی‌پاول» نوشته‌است، «ایمان به دین» گذشته را بگلی باطل خواهد کرد. و هنگامی که گذشته باطل و نادیده گرفته شود، تنها تاریخ از این کار رنج نخواهد برد، بلکه سلوک انسان و رفتار و کردار کمال مطلوب نیز از این کار زیان خواهند دید. هنگامی که تنها «ایمان دینی» حقیقت فرض شود، هر چیزی در دیدگاه دینی از اصالت ذاتی خود خالی خواهد شد. در این زمان، اگر بخواهیم کردار و سلوک انسان را ارزشیابی کنیم، باید ببینیم، آیا سلوک و رفتار انسان در بنیانگذاری این حقیقت یکتا و یا «ایمان دینی» که تنها به مسلمانان تعلق دارد، دخالت داشته‌اند یا نه! تعاریف حقیقت واقعی و اصلی، شهامت، دلاوری، جوانمردی و قهرمانی همه تابع «ایمان دینی» که حقیقت یکتا به شمار می‌رود، قرار می‌گیرند. پدیده‌های دوره پیش از ظهور «ایمان دینی» باید با یک ترازو و پدیده‌های بعد از آن با ترازوی دیگری اندازه‌گیری شوند. «ایمان دینی» ارزش‌های همه پدیده‌ها و فروزه‌ها، مانند سلوک و رفتار انسان و دلاوری افراد بشر را تغییر داده است. (New York Review of Books, 31 January, 1999)

با نهایت اندوه باید گفت، این واقعیت که عقیده به «ایمان دینی» با حرص و آرز و ستمگری بسیار به وجود آمده، نادیده گرفته شده است. برآستی، این حقیقت بسیار وحشت‌آوری است که ستمگری در خدمت به «ایمان دینی» به عنوان یک خواست الهی تمجید و ستایش شده است.

امپریالیسم اروپائی

درست است که فرانسوی‌ها به سرزمین الجزایر حمله و آنرا استعمار و زمین‌های آنرا مالک شدند، ولی تازی‌ها و ترک‌ها نیز پیش از فرانسوی‌ها همین کار را انجام داده بودند. بدون تردید، فرانسوی‌ها نسبت به الجزایری‌ها مرتکب بیدادگری زیاد شدند، ولی آیا تازی‌ها و ترک‌ها، این کار را در اندازه بیشتری نسبت به الجزایری‌ها انجام ندادند؟ تردید نیست، در زمانی که فرانسوی‌ها در الجزایر حکومت را به دست گرفتند، فقر در

این کشور از بین نرفت، ولی آیا می‌توان گفت، زمانی که الجزایری‌ها کارشان حمله به کشتی‌های اروپائی‌ها و دزدی دریائی بود و یا حکومتی که در سال ۱۹۶۲ در این کشور روی کار آمد، برای مردم الجزایر، آزادی، سعادت و دادگری به ارمغان آورد؟ چه کسی می‌داند که در حال حاضر، چه اندازه از مردم الجزایر آرزوی روزهای استعمار فرانسوی‌ها را در سر می‌پرورانند.

Kedourie, *Times Liberty Supplement*, 10 July 1992

پیش از اینکه فرانسوی‌ها در سال‌های دهه ۱۸۳۰ وارد الجزایر شوند، ای کشور به گونه کلی از هیچ تمدنی برخوردار نبود.

Hugh Thomas^{۲۳۲}

هیچ فرد هندی که تا حدودی از تاریخ آگاه باشد، نمی‌تواند انکار کند که حکومت بریتانیا در هندوستان با تمام نقاط ضعفی که داشت، رویهمرفته سبب افزونی راحتی، آسایش و شادی مردم این کشور شد.

Nirad Chaudhuri^{۲۳۳}

ما باید تاریخ امپریالیسم اروپائی را بیشتر ژرف‌کاوی نمائیم. بی‌مناسبت نیست، این بحث را از هندوستان آغاز کنیم. پس از نخستین روزهای شادی آور آزادی هندوستان در سال ۱۹۴۷ تاریخ‌نویسان این کشور، تمام مصیبت‌ها و مشکلات این کشور را به انگلیسی‌ها نسبت دادند. از آن پس، هر زمانی که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، هندی‌ها به مشکلی برخورد کردند، آنرا نتیجه حضور شیطان و استثمار گذشته انگلیسی‌ها به‌شمار آوردند. اکنون پس از گذشت مدّت پنجاه سال از خروج انگلیسی‌ها از هندوستان بهتر می‌توان در باره خدمات آنها برای هندوستان داوری کرد. «تارکوند»^{۲۳۴} Tarkunde، یکی از انسان‌گرایان تندرو، در باره خدمات انگلیسی‌ها در هندوستان می‌نویسد:

یکی از افسانه‌هایی که در پندار ناسیونالیست‌های هندی به‌وجود آمده آنست که سرزمین هندوستان پیش از اینکه انگلیسی‌ها، حکومت آن کشور را

به دست بگیرند، از دیدگاه فرهنگی و اقتصادی یک کشور پیشرفته بود و انگلیسی‌ها سبب کاستی مادی و افت اخلاقی آن شدند. یک نگاه شتاب‌زده به تاریخ هندوستان نشان می‌دهد که چنین افسانه‌ای بهیچوجه درست نیست. اگر برآستی کشور هندوستان یک کشور پیشرفته می‌بود، گروهی سوداگر انگلیسی نمی‌توانستند از ۶/۰۰۰ میل با کشتی‌های چوبی که بوسیله باد حرکت می‌کرد، به آن سرزمین وارد شوند و به آسانی آنرا تسخیر نمایند. پیش از حکومت انگلیسی‌ها، سرزمین هندوستان دارای حکومتی خودکامه بود و از بیدادگری و هرج و مرج رنج می‌برد و همه مردم این کشور، از حکومت نظم و قانونی که انگلیسی‌ها در این کشور ایجاد کردند، استقبال نمودند. درست است که در آغاز سده بیستم، حکومت بریتانیا در هندوستان، رژیم پیشرو نبود. با این وجود، برای آن کشور بسیار سودآور بود و بر اثر روح آزادی، خردگرایی و انسانیتی که از فروزه‌های اندیشه‌گری آزادیخواهانه انگلیسی‌هاست، نوعی رنسانس دیررس در سرزمین هندوستان آغاز به رشد کرده بود. جنبش فکری که انگلیسی‌ها در هند به وجود آوردند سبب شد، خرافات مذهبی در این کشور از بین برود؛ رسم زشت خودسوزی زن‌ها در هنگام سوزانیدن مرده‌های شوهر آنها لغو شد؛ قانونی به وجود آمد که بر پایه آن زنان بیوه پس از مرگ شوهر می‌توانستند، دوباره ازدواج کنند؛ آموزش و پرورش زن‌ها پیشرفت و گسترش پیدا کرد؛ از ازدواج خردسالان جلوگیری به عمل آمد و سیستم تبعیض طبقاتی* اصلاح گردید.

دموکراسی پارلمانی و حکومت قانون، از میراث‌های انگلیسی‌ها به شمار می‌روند. تازی‌ها هیچگاه به تاریخ و فرهنگ ملت‌های مغلوب اهمیت نمی‌دادند، ولی برخلاف آنها، انگلیسی‌ها در هندوستان برای تاریخ گذشته و فرهنگ تمام هندی‌ها، مسلمانان، هندوها، سیک‌ها، چین‌ها و بودیست‌ها - احترام قائل بودند و این حقیقتی است که همه پژوهشگران تاریخ آنرا تأیید کرده‌اند. امپریالیست‌هایی مانند «لرد کرزن» Lord Curzon بسیاری از آثار تاریخی معماری هندی‌ها، مانند تاج محل را از ویرانی

* بر پایه سیستم Untouchability، هنگامی که فردی از طبقه پائین‌تر، بدن فردی از طبقه بالاتر را لمس می‌کرد، او را آلوده و کثیف می‌نمود. (بازنمود مترجم)

نجات دادند .

من شرح تاریخ استعماری هندوستان را برای نمونه گزینش کرده‌ام ، ولی « کدوری » Kedourie و سایرین نشان داده اند که حکومت استعماری اروپائی ها با تمام کمبودهایش ، به گونه کلی به همان اندازه که برای ملت های استعمارگر فایده داشته ، برای ملت های مستعمره نیز سود آور بوده است . بجز چند رویداد ناگوار ، قدرت های اروپائی رویهمرفته با ملت های مستعمره بسیار انسانی می کردند .

باید توجه داشت که بسیاری از پیروزی های اروپائیان به بهای کاستی اسلام تمام شد . اسلام ، به سبب ماهیت ویژه ای که دارد ، هنگامی که شکست می خورد ، طبیعت شکست برای آن بمراتب بیش از سایر موارد ، احساس خواهد شد ، چرا ؟

در اسلام فرض بر اینست که چون این دین واقعی و برحق است ، پیوسته باید در مبارزات و نبردهای سیلی پیروز بیرون بیاید . هنگامی که مسلمانان جنگ می کنند ، هدفشان گسترش اسلام به سایر نقاط و خوار شمردن ملت های غیر مسلمان است . از اینرو ، مسلمانان جنگ را مقلس می شمارند و باور دارند ، کسانی که در جنگ کشته می شوند ، به سعادت ابدی می رسند . پای بند بودن به این عقیده که تاریخ اسلام بدون تردید آنها به اثبات رسانیده ، به مسلمانان اعتماد به نفس و احساس برتر بودن الهام کرده است . بنابراین ، شکست های زیادی که مسلمانان از اروپائی ها خوردند ، حس اعتماد و احترام به نفس آنها را متزلزل کرد و برایشان یک بحران اخلاقی و معنوی همه جاگیر ، به وجود آورد . زیرا ، شکست نظامی برای مسلمانان تنها یک شکست دنیوی نبود ، بلکه هنگامی که مسلمانان شکست می خوردند ، حقیقت اسلام و وحی الهی که پایه این دین به شمار می رود ، به زیر پرسش و تردید می رفت ۱۲۵

با در نظر گرفتن دیدگاه بالا ، جای شگفت نیست که مسلمانان روشنفکر به استثنای یک یا دو نفر ، پیوسته کوشش کرده اند که نفرت از غرب را در مغزهای توده های مردم مسلمان تلقین کنند و تردید نیست که این امر در درازمدت سبب خواهد شد که مسلمانان از فکر اصلاح ، تغییر ، پذیرش

اصول حقوق بشر و حکومت قانون و به گونه کوتاه آنچه که به غرب وابسته بوده و پایه و اساس تمدن غرب را بنیانگزاری می کند، خود را برکنار نگهدارند.

این یک حقیقت اندوهبار است که در جنگ خلیج فارس، هر مسلمانی بدون استثناء از صدام حسین حمایت می کرد و باور داشت که چون او در برابر غرب قد برافراشته، باید مورد ستایش قرار بگیرد. این احساس مفهوم فشرده واپسگرایی دنیای اسلام و عقده حقارت آنرا در برابر غرب بخوبی آشکار می سازد. دنیای اسلام برآستی باید در وضع وحشتناکی وجود داشته باشد تا وسیله نجات خود را در دست فرد خود کامه و ستمگری ببیند که هزارها نفر از هم میهنان خود - تازی ها، کردها، سنی ها، شیعه ها و کلیمی ها را کشتار کرده است. روشنفکران و خردگرایان عرب، توان انتقاد از خود را ندارند و هنوز خود را در تصویر جنگ های صلیبی می بینند - آنها هنوز نژاد غیر تازی و مردم غیر مسلمان را «آنها» و خودشان و مسلمانیان را «ما» می دانند. هر کوتاهی، هر شکست و هر ناکامی را دنیای اسلام از چشم غرب می بیند و غرب، اسرائیل و یا صهیونیست ها را به مناسبت آن سرزنش می کند. «کنعان مکیه»^{۲۳} با شهادتی ستایش انگیز نوشته است:

عادت های کهنه معمولاً دیر از بین می روند، و جالب آنجاست که درازترین عمر عادات کهنه در وجود افرادی یافت می شود که به آن عادات وظیفه داده اند، در آنها احساس غرور و پُرمُنشی به وجود می آورند. هنگامی که این افراد، گناه تمام کمبودها و اشتباهات خود را بر دوش شخص دیگر و یا فرهنگ بیگانه ای که از آنها توانا تر و پیشروتر است، می گذارند، آنوقت نسبت به هویت خود احساس افتخار می کنند. برآستی، این حقیقت درد آور است که روشنفکران عرب کوشش می کنند، تقصیر تمام کمبودها و شکست های خود را به دوش غرب و یا اسرائیل بگذارند. هر اندازه که آهنگ این شعارهای غیرواقعی بالاتر و پر صداتر باشد، دنیای عرب کمتر می تواند، خود را با پیشرفت های عصر جدید هم آهنگ سازد.

روشنفکران جدید تازی، به همگنان خود منفی گرایی آموزش می دهند:

«آنها به سایر تازی‌ها می‌آموزند که انسان هنگامی وجود مؤثر پیدا می‌کند که نسبت به دیگری نفرت بورزد، نه اینکه او را دوست داشته و یا دست یگانگی به او بدهد.» این شعار آموزشی به ناچار عرب روشنفکر و همگنان شنونده او را وادار می‌کند، زمانی را ستایش کنند که «یک نفر مسلمان به تنهایی قادر بود، یکصد نفر نامسلمان را شکست دهد.» به گونه‌ای که «کنعان مکیه» می‌نویسد، آیا هنوز زمان آن فرا نرسیده است که برای دستیابی به تمدن و پیشرفت‌ی والاتر، انتقاد از خود را آغاز کنیم؟ «فواد زکریا» نیز در این زمینه می‌نویسد: «وظیفه فرهنگی ما در حال کنونی آنست که شاخ‌های گاو واپسگرایی را بگیریم و پیش از اینکه از پندار دیگران نسبت به خود، هر چند هم که نابجا باشد، دلگیر شویم، از خود انتقاد نمائیم.»^{۱۳۷}

ناسیونالیسم ملت‌های افریقای شمالی

ملت‌هایی که به زبان «بربر» (زبان‌های آسیایی - افریقائی) سخن می‌گویند، از دوره‌های پیش از تاریخ در شمال افریقا سکونت داشته‌اند. این ملت‌ها از سال ۷/۰۰۰ پیش از میلاد در شمال افریقا سکونت داشتند، با کارتاژها در تماس بودند، به طایف متخاصم تقسیم شده و رویهمرفته از زندگی آزاد بهره می‌بردند. در تاریخ زندگی این افراد، گاهگاه اتفاق می‌افتاد که یک رهبر نابغه پدید می‌آمد و طوایف متخاصم آن سامان را در یک امپراطوری مهم متحد می‌کرد. Masinissa (۱۴۸ - ۲۲۸ پیش از میلاد) پسر Gaia پادشاه مشرق Numidian Massyles بوسیله کارتاژها به قدرت رسید و در کنار کارتاژها بر ضد رومی‌ها به نبرد پرداخت. سپس با رومی‌ها متحد شد و نیروی سواره‌نظام او نقش بسیار مهمی در پیروزی رومی‌ها در منطقه Zama (۲۰۲ پیش از میلاد)، بازی کرد. بدین ترتیب، Masinissa موفق شد، تمام طوایف افریقای شمالی را با یکدیگر متحد کند و یک کشور پادشاهی مرکب از تمام Numidia به وجود آورد.

هدف من این نیست که به شرح تاریخ ساکنان افریقای شمالی که

«بربر» نامیده شده‌اند، پردازم، بلکه می‌خواهم به وجود تمدن ژرف و پیچیده‌ای که پیش از ورود تازی‌ها به این منطقه از خود دارای زبان، دستخط و تاریخ بود، اشاره‌ای کرده باشم. این اشاره زمینه بحث را برای شرح دیدگاه‌های روشنفکران شمال آفریقا که امپریالیسم عرب و اسلام را انکار می‌کنند، آماده خواهد کرد.

امپراطوری‌های پس از Masiniss، مانند رومی‌ها، وندال‌ها و بیزانطین نتوانستند، آزادی مردم «بربر» را از بین ببرند. تازی‌ها نیز در ابتدای ورود به آفریقای شمالی توان رویارویی با حکومت آفریقای شمالی را در خود ندیدند و یکی از ژنرال‌های مسلمان به نام «عقبه بن نفی» نه تنها نتوانست طوایف وحشی آن منطقه را از پای در آورد، بلکه خود و سیصد نفر از سربازانش به دست یکی از رهبران طوایف یاد شده به نام Kusaila در سال ۳۸۶ در منطقه Tahuda با یک شبیخون کشته شدند. این طوایف مانند طوایف تازی بتدریج به اسلام گرویدند، ولی گرایش آنها به اسلام به سبب سودهای شخصی و شرکت در غنیمت‌هایی که از حمله‌های تازی‌ها به دست می‌آمد بود و نه باورهای دینی. سرانجام، با کمک همان طوایف، تازی‌ها موفق شدند بر شمال آفریقا دست یابند. جالب آنجاست که تازی‌ها به برخی از رهبران «بربر» مانند «طریق بن زید» که اسپانیا را فتح کرد، عنوان قهرمان عرب داده‌اند.

«بربر»‌ها نیز مانند مسلمانان غیر تازی ایران و سوریه از رفتار ناهنجاری که تازی‌ها نسبت به آنها داشتند، آزرده شدند و از اینکه سهم منصفانه‌ای از غنیمت‌ها به آنها داده نمی‌شد، برضد تازی‌ها جنبش کردند و شکست‌های بسیار سختی به آنها وارد نمودند. در سده‌های یازدهم و دوازدهم، سلسله‌های «بربر» یعنی «المراویدها» (۱۱۴۷-۱۰۵۶) و «الموحادها» (۱۲۶۹-۱۱۳۰) و بعد از آنها «مارینیدها» بر شمال آفریقا فرمانروائی کردند.

* گروهی از مردم آلمان که در جنوب بالتیک بین Vistula و Oder سیر می‌برند. این افراد، در سال ۹۵۵ میلادی روم را غارت کردند و در سده‌های چهارم و پنجم میلادی بوسیله گل‌ها، اسپانی‌ها و مردم آفریقای شمالی از بین رفتند. (بازنمود مترجم)

«پرپر» ها به‌زبانی که آمیزه‌ای از زبان‌های آسیایی - افریقائی است، سخن می‌گویند و در حال کنونی در حدود ۱۲ میلیون نفر در کشورهای مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، چاد، مالی، موریتانیا، و نیجر به‌دویست و یا سیصد لهجه از این زبان حرف می‌زنند.

مخالفت جدید پرپرها (ساکنان افریقای شمالی) با امپریالیسم عرب

«کاتب یاسین» (۱۹۲۹-۱۹۸۹)، یکی از نویسندگان روشنفکر عرب، به‌سختی با فرهنگ امپریالیسم و زبان عرب مخالفت ورزیده و از زبان نیاکان خود که «پرپر» می‌باشد، دفاع کرده است. او در آغاز زندگی خود نسبت به‌دین اسلام به‌تردید افتاد و نوشت: «من ابتدا به‌یک مدرسه آموزش قرآن رفتم، ولی نه تنها از دین اسلام خوشم نیامد، بلکه از آن نفرت هم حاصل کردم. این احساس نفرت هنگامی در من به‌اوج رسید که درحالی‌که ما از قرآن هیچ نمی‌فهمیدیم، با زدن خط‌کش به‌کف پاهایمان، ما را تنبیه می‌کردند تا قرآن خواندن بیاموزیم. ولی، در مدرسه فرانسوی‌ها، آموزگار ما بسیار مهربان بود و مانند مادر دوم با ما رفتار می‌کرد.» (Le Monde, October 1989) در یک گفتگو با رادیونی که ویژه فرانسوی‌هایی است که از نسل الجزایری‌ها می‌باشند، «یاسین» اظهار داشت که او نه عرب و نه مسلمان، بلکه یک فرد الجزایری است. سپس در سال ۱۹۸۷، «یاسین» در گفتگویی با مجله‌ی *Awal* نفرت ژرف خود را از اسلام آشکار کرد و اظهار داشت: «یک فرد الجزایری که از فرهنگ عرب و اسلام پیروی می‌کند، در واقع یک الجزایری است که با خود دشمن و نسبت به‌خود بیگانه می‌باشد. اسلام بوسیله خون و شمشیر وارد الجزایر شده است، زیرا اسلام با اشک و خون، بوسیله تجاوز و با نفرت و خوار کردن مردم بر آنها تحمیل می‌شود و نه با گل و شیرینی. ما نتیجه این روش‌های انسان‌ستیز را با چشم می‌بینیم.» (Le Monde, 20 May 1994, p. 5) «یاسین» ابراز امیدواری کرد که روزی الجزایر (که یک نام توریستی است)، با نام راستین خودش که در پایه *Tamezgha* بود و مفهوم سرزمینی که در آن به‌زبان پرپر (*Tamezight*) سخن گفته می‌شود، دارد،

تبدیل گردد .

«یاسین» باور دارد که فرآیند سه دین تک‌خدائی (موسویت ، مسیحیت و اسلام) ، برای بشریت ناامیدی و ناکامی بوده است . او می‌نویسد: «ما خود را از چنگ رومی‌ها و مسیحی‌ها نجات دادیم و اکنون زمان آن فرا رسیده است که این کار را در باره عرب و اسلام نیز به‌انجام برسانیم .»

«کاتب یاسین» کمی پیش از مرگش در سال ۱۹۸۹ ، دیباچه پرشوری برای کتابی که یک خواننده پربری به نام Ait Menguellet نگارش کرده بود ، به‌خامه درآورد . «یاسین» در آغاز این نوشتار به شرح کنفرانسی که قرار بود ، در سال ۱۹۸۰ در باره شعر و شاعری باستانی Kabyle تشکیل شود و حکومت الجزایر از ایجاد آن جلوگیری کرد و منجر به شورش پربرهائی که می‌خواستند از زبان نیاکانشان دفاع کنند ، شد ، می‌پردازد . «یاسین» در ادامه این دیباچه می‌نویسد: «همانگونه که الجزایری‌ها برای آموختن زبان فرانسه برای ایجاد یک الجزایر فرانسوی زیر فشار قرار گرفته بودند ، به‌همان ترتیب نیز این ملت برای آموختن زبان عربی و خودداری از سخن گفتن به‌زبان مادری خود Tamazight و یا پربر زیر فشار واقع شده است . الجزایر ، کشوری است که افسانه عربی بودن به آن تحمیل شده و بدینوسیله از شناسه راستین خود که Tamazight می‌باشد ،

محروم گردیده است . در الجزایر و تمام دنیا مشهور شده است که زبان الجزایری‌ها عربی می‌باشد ، در حالیکه زبان اصلی و پایه‌ای الجزایری‌ها Tamazight بوده و این زبان با وجود سده‌ها تسلط بیگانگان بر این سرزمین زنده مانده است .»

مبارزه مسلحانه ما به‌تسلط فرانسوی‌ها بر الجزایر پایان داد ، ولی ما اکنون زیر یوغ قدرت ویران‌کننده‌تری که عرب و اسلام نام دارد ، فرار گرفته‌ایم . تسلط فرانسوی‌ها بر کشور ما ۱۰۴ سال به‌درازا انجامید ، ولی تسلط عرب و اسلام بر کشور ما سیزده سده طول کشیده است . آنچه که در حال حاضر ما را نسبت به‌خود بیگانه می‌کند ، آن نیست که ما فرانسوی هستیم ، بلکه این باور است که ما عرب می‌باشیم . در این سرزمین ، نه نژاد تازی وجود دارد و نه ملت تازی . در این کشور زبان مقدسی به‌مردم تحمیل شده

که قرآن نام دارد و فرمائروایان ما می‌خواهند بوسیله آن ملت ما را از کشف هویت راستین خود بازدارند.

بسیاری از الجزایری‌ها، هویت راستین خود را انکار می‌کنند و باور دارند که تازی هستند و بزرگترین شاعر خود Ait Menguellet را که به زبان پُریر چکامه سروده، بیگانه می‌دانند (Le Monde, 3 Nov. 1989).

هویت پُریر در الجزایر در سال ۱۹۹۴

در سال ۱۹۸۰ پُریرها برای زنده‌سازی زبان خود شورش کردند که آن شورش به نام «بهار پُریر» نام‌گذاری شد و در آوریل ۱۹۹۴ با برگزاری تظاهراتی، یاد آن شورش را گرامی داشتند. یکی از رهبران پُریرها در شورش یاد شده، اظهار داشت: «ما خواهان به رسمیت شناختن زبان «پُریر» به عنوان زبان دوم و هویتی بغیر از هویت عرب و اسلام برای الجزایر هستیم. جنبش فرهنگی «پُریر» پایه و اساس نخستین لایحه حقوق بشر و دموکراسی در الجزایر به شمار می‌رود.»

این روشنفکران پُریر، بین باورهای اسلامی از یک سو و دموکراسی و حقوق بشر از دگر سو، هیچگونه سازگاری نمی‌بینند. پُریرها باور دارند، برای اینکه کشورشان در ژرفای وحشیگری فرو نریزد، وظیفه دارند با ایجاد فاشیسم در کشور خود مخالفت ورزند. *Information*, 20 April 1994

پیروزی‌های عرب و وضع مردم غیر مسلمان

مدافعان اسلام هنوز پافشاری می‌کنند که اسلام، تمام افراد غیر مسلمان را برابر دانسته و تمام مذاهب گوناگون در سرزمین‌های اسلامی در آرامش کامل بسر می‌برند. همان مدافعان کوشش می‌کنند، زجرها و آزارهایی که تازی‌های مسلمان به ملت‌های غیر مسلمان وارد می‌کنند، مانند تبعیضات، تحمیل اجبار برای پذیرش اسلام، کشتارهای گروهی و نابود کردن کلیساها، کنیسه‌ها، آتشگاه‌ها و سایر مراکز پرستش را یا کمتر از آنچه که بوده، جلوه دهند و یا حتی به بهانه‌های گوناگون در صدد دفاع از این اعمال برآیند. عوامل زیر در ساختار این تصویر خوش‌طاهر، ولی کاملاً نادرستی که از اسلام ساخته‌اند، در تعصب مدافعان اسلام از این دین کاربندی مؤثر داشته است: (۱) نادیده گرفتن ویرانی‌ها و کشتارهای گروهی در اثنای پیروزی‌های تازی‌ها؛ (۲) تمرکز کامل روی وضع و سرنوشت یهودی‌ها و مسیحی‌ها و نادیده گرفتن سرنوشت سناپرست‌ها (که گویا از دید مسلمانان بشر نبودند)، زرتشتی‌ها، هندوها و بودیست‌ها؛ (۳) اتکاء به نماینده‌های اسلامی، چنانکه گوئی کمتر از سایر نوشتارهای تاریخی تعصب به کار برده‌اند؛ (۴) نادیده گرفتن و یا بهانه‌جویی برای رفتار هولناک محمد با کلیسی‌ها؛ و (۵) نادیده گرفتن متون و آموزش‌های دشمنانه، ضد یهودی، ضد مسیحی و بالاتر از همه ضد مشرکی که در

قرآن شرح داده شده و در تمام درازای تاریخ، سبب و فرمود تعصبات خشک و رفتار تجاوزگرانه مسلمانان بر ضد تمام افراد غیر مسلمان بوده است.

معتقدات نخستین: محمد و قرآن

قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که به سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی بخش شده‌اند. سوره‌های مکی در آغاز زمانی که محمد عنوان پیامبری به خود بست در مکه و سوره‌های مدنی، در دوره فرمانروائی او در مدینه تهیه شده‌اند. بیشتر سوره‌هایی که به مکه وابسته است، همه حاکی از احساسات لطیف محمد و پند و اندرزهای انسانی و آموزش‌دهنده او در این زمان هستند:

سوره کافرون: «بگو، ای کافران، من آنچه را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم و شما هم کسی را که من می‌پرستم، نمی‌پرستید. من هرگز آنچه را شما پرستش می‌کنید، نمی‌پرستم. شما هم آنچه را من می‌پرستم، پرستش نمی‌کنید. بنابراین، شما به‌دین خود باشید و من به‌دین خود.»

آیه ۴۵ سوره ق: «ما بخوبی می‌دانیم کافران چه می‌گویند و تو حقی برای اجبار آنها نداری.» آیه‌های ۸۸ و ۸۹ سوره زخرف: «و بگو، خداوندا! اینها افرادی هستند که ایمان نمی‌آورند. نسبت به آنها شکیبائی نشان بده و برایشان آرمان صلح و آرامش داشته باش. سرانجام آنها به‌ناخردی خود پی خواهند برد.»

ولی، سوره‌های مدنی که به اصطلاح در مدینه نازل شده، داستانی دیگر دارد و چهره متفاوتی از محمد نشان می‌دهد. پیش از اینکه به شرح متون این سوره‌ها پردازیم، به‌چند استثناء به شرح زیر توجه فرمائید:

آیه ۲۵۶ سوره بقره: «در پذیرش دین اجباری نیست.»

آیه ۶۲ سوره بقره: «آنهائیکه ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و یهودی‌ها و مسیحی‌ها و صائبین (ستاره‌پرستان) که از روی حقیقت به‌خدا و روز قیامت ایمان آورند و نکوکاری پیشه کنند، از الله پاداش نیک خواهند

گرفت و هیچگاه بیمناک و اندوهگین نخواهند بود.»

شوریختانه، همچنانکه قدرت سیاسی و نظامی و اعتماد محمد به خود افزون شد، «از یک آموزگار اخلاقی و مذهبی به یک رهبر قانونگزار و جنگجو که در پی مطیع کردن مردم و فرمانروایی بر آنهاست، تبدیل شد.» سوره های مدنی، مانند سوره های بقره، نساء، مائده، انفال، توبه، حج و محمد، چهره راستین محمد را در جلد جنگجویی مبارز و ستیزه جو و خود گامه آشکار می سازد.

دانشمندان حکمت اسلامی به اتفاق آراء تأیید می کنند که محمد هیچ نرمش مذهبی نسبت به بت پرستان عربستان از خود نشان نداد. تنها راهی که بت پرستان در پیش داشتند، یا پذیرش اسلام و یا مرگ بود. مدافعان اسلام هنگامی که در پشتیبانی از این دین خامه می زنند، این نکات را به گونه کلی از یاد می برند. قرآن به کافران هیچگونه رحم و نرمشی نشان نمی دهد و پیوسته آنها را با مجازات های ترسناکی که در پیش دارند، تهدید می کند.

آیه ۹ سوره حج: «برای کافران لباسی از آتش دوخته اند و بر سر آنها آب سوزان فرو ریخته می شود تا پوست بدنشان و آنچه درون آنست به آن آب سوزان گداخته شود و با گرز گران و عمودهای آهنین مجازات شوند.» قرآن، همچنین به تمام مسلمانان دستور می دهد با کافران جنگ کنند و آنها را بکشند.»

آیه ۴ سوره محمد: «هنگامی که با کافران برخورد می کنید، گردن آنها را بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آورید و پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید.»

مسیحی ها و یهودی ها در قرآن

دیدگاه قرآن نسبت به مسیحی ها، ملایم تر از یهودی هاست، ولی با این وجود، مسیحی ها را به تحریف نوشتارهای مقدس متهم می کند.

آیه ۷۵ سوره مائده: «آن کسانی که سه خدا قائل بودند، کافر شدند و

حال آنکه بجز خدای یگانه خدای دیگری نخواهد بود و اگر از این گفتار زبان نبندند، البته آن کافران مشرک را غذایی دردناک خواهد رسید.»

مسیحی‌ها همچنین در قرآن متهم شده‌اند که عیسی مسیح را به عنوان پسر خدا مورد پرستش قرار می‌دهند و چون مانند یهودی‌ها گمراه شده‌اند، از اینرو باید به مذهب راستین که اسلام است، هدایت شوند.

بر پایه متون قرآن، یهودی‌ها نسبت به مسلمانان واقعی نفرت شدید دارند و الله برای مجازات گناهانشان، برخی از آنها را به میمون و خوک تبدیل کرده (آیه ۶۳ سوره مائده)، و دست‌های سایر کلیمی‌ها به گردنشان قفل خواهد شد و در روز داوری آنها درون آتش خواهند افتاد. از متون قرآن می‌توان چنین برداشت کرد که قرآن در باره ایجاد تفاهم با کلیمی‌ها و یا زندگی مسالمت‌آمیز با آنها اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه به مسلمانان آموزش می‌دهد، در برابر یهودی‌ها روش ضد سامی داشته باشند.

آیه ۵۱ سوره مائده: «ای اهل ایمان، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را به دوستی نگیرید، آنها دوستدار یکدیگرند و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند، در حقیقت از آنها خواهد بود و همانا الله ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.»

آیه ۵۶ تا ۶۴ سوره مائده: «ای اهل ایمان با کافران و آنهایی که پیش از شما کتاب‌های مقدس برایشان نازل شده و دین شما را مسخره می‌کنند و به بازیچه می‌گیرند، دوستی نکنید و اگر ایمان آورده‌اید از الله بترسید، همچنین با آنهایی که چون شما به نماز می‌ایستید، آنرا مسخره و بازی فرض می‌کنند، دوستی نکنید. دلیل عمل آنها اینست که این افراد بیخرد و نادانند. بگو، ای اهل کتاب، آیا سبب اینکه شما از ما نفرت دارید، آن نیست که ما به الله و آنچه او برای ما فرستاده و نیز کتاب شما ایمان آورده‌ایم و بیشتر شما خطاکار هستید؟»

«چرا علما و روحانیون آنها از گفتن سخنان زشت و خوردن خوراک‌های خام بازمان نمی‌دارند؟ برآستی که چه کارهای زشتی آنها انجام می‌دهند.»

«یهودی‌ها فکر می‌کنند، دست خدا بسته است. در حالیکه دست‌های خودشان بسته بوده و آنها به لعنت الله گرفتار خواهند شد.»

قرآن پیوسته کلیمی ها را متهم می کند که آنها نوشتارهای مقدس را به غلط تعبیر می کنند و به باورهای روی می آورند که در نوشتارهای مقدس وجود ندارد.

آیه های ۲۹ و ۳۰ سوره توبه: «نسبت به آنهایی که کتاب مقدس برایشان نازل شده، ولی به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و نیز آنچه را که الله و پیامبرش حرام کرده، حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، اعلان جنگ کن تا آنگاه که با ذلت و خواری به اسلام جزیه دهند.»

«یهودی ها می گویند «عزیر» و مسیحی ها ادعا می کنند، عیسی پسر خداست. سخنان این افراد مانند گفتارهای کافران دوره های پیشین است. این افراد فریب خورده هستند و الله آنها را نابود خواهد کرد.»
و آنها به گونه کامل سزاوار مجازات هایی هستند که به آنها تحمیل خواهد شد.

آیه ۶۱ سوره بقره: «ذلت و خواری بر آنهایی [یعنی یهودی هائی] که خشم الله را نسبت به خود جلب کردند. این به سبب آن بود که آنها به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند و شورش و تجاوز کردند.»

آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره نساء: «و به سبب ستمی که برخی از یهودی ها مرتکب شدند و بسیاری از مردم را از راه خدا باز داشتند، ما غذاهای خوب و سالم را که در گذشته برایشان حلال بود، بر آنها حرام کردیم. همچنین به سبب اینکه رباخواری می کردند، در حالیکه آنها را از این کار بازداشته بودیم و هم از آنرو که اموال مردم را به باطل می خورند، مجازات خواهند شد و ما برای کافران آنها عذابی دردناک مقرر کرده ایم.»

اینها برخی از آموزش های قرآن است که کلام خداوند می باشد و نه تنها برای مسلمانان بنیادگرا، بلکه برای تمام مسلمانان و برای تمام زمان ها و مکان ها نازل شده و بر پایه باورهای مسلمانان به گونه مطلق واقعی بوده و بدون چون و چرا باید به مورد اجرا گذاشته شوند.

من در پیش رفتار محمد را با یهودی ها که بدون تردید شایسته سرزنش است، شرح داده ام. او در یک روز با خونسردی بین ۶۰۰ تا ۹۰۰

نفر از مردان کلیمی طایفه بنی قریظه را نابود کرد و افراد طایفه بنی نضیر را ابتدا از محل سکونتشان بیرون راند و سپس آنها را نیز دسته جمعی کشت (موضوعی که کتاب‌های تاریخ به آن اشاره‌ای نکرده‌اند). رفتاری که محمد با یهودیان واحه خیبر نمود، بعدها، «نمونه و الگوئی برای پیمان‌نامه‌هایی که تازی‌های غالب به ملت‌های مغلوب خارج از عربستان تحمیل کردند، قرار گرفت.» محمد در سال ۶۲۸ به کلیمی‌های واحه خیبر حمله کرد و دستور داد، رهبر آنها را زیر شکنجه قرار دهند تا او به محل پنهان کردن جواهرات طایفه‌اش اعتراف کند و هنگامی که کلیمی‌ها به وی تسلیم شدند، موافقت کرد به شرطی که آنها نیمی از محصول خود را به وی بدهند، اجازه داشته باشند در اراضی خود به کشت پردازند. همچنین، محمد در پیمان‌نامه خود با کلیمی‌ها ماده‌ای پیش‌بینی کرد که او حق داشته باشد، هر زمانی که اراده کند، پیمان‌نامه را لغو و کلیمی‌ها را اخراج نماید. این پیمان‌نامه «ذمه» و آنهایی که آنرا پذیرش کردند، «ذمی» نامیده شده‌اند. تمام غیر مسلمانانی که قدرت حاکمه تازی‌ها را پذیرفتند و موافقت کردند، در برابر رعایت حقوقشان بوسیله تازی‌ها به آنها خراج پردازند «ذمی» نامیده می‌شوند.

خلیفه دوم، عمر بعدها در سال ۶۴۰، بر پایه پیمان‌نامه «ذمه» خیبر، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را از حجاز (شامل شهرهای مقدس مکه و مدینه) بیرون کرد. عمر، هنگام انجام این کار به سنت و رفتار پیامبر که شرط کرده بود، هر زمانی که اراده کند، می‌تواند پیمان‌نامه را لغو نماید و نیز به گفته مشهور او استناد کرد که اظهار داشته بود: «شبه جزیره عربستان، نمی‌تواند دو مذهب را با یکدیگر پذیرش کند.» تا به امروز، ایجاد هر گونه مذهبی در عربستان غیر ممکن و ممنوع اعلام شده است.

هیچیک از اصول اسلام بیش از «جهاد» نشانگر ماهیت خود کلامه اسلام نیست. هدف «جهاد» و یا جنگ مقدس بر پایه دین اسلام، تسخیر تمام

دنیا و رواج به اصطلاح، بگانه دین واقعی و یا قانون الله در سراسر جهان است. اسلام باور دارد که حقیقت تنها در این دین نهاده شده و خارج از این دین، رستگاری وجود ندارد. این وظیفه مقدس مذهبی همه مسلمانان است تا برپایه آموزش های قرآن و احادیث، اسلام را در سراسر جهان حاکم کنند. «جهاد» یک ساختار الهی است که بویژه برای گسترش اسلام به وجود آمده است. برپایه اصل جهاد، مسلمانان باید سخت تلاش و جنگ کنند و به نام خدا غیر مسلمانان را بکشند.

آیه های ۵ و ۶ سوره توبه: «هر کجا مشرکین را یافتید، آنها را بکشید.»

آیه ۷۶ سوره نساء: «اهل ایمان در راه الله جنگ می کنند.»

آیه ۱۲ سوره انفال: «من در دل کافران ترس می افکنم تا شما کردن هایشان را بزنید و انگشتانشان را قطع کنید.»

آیه های ۲۹ تا ۴۲ سوره انفال «به کافران بگو: اگر از کفر برگشته و به ایمان باز آید، هر چه در پیش کرده اید، بخشوده خواهد شد، ولی اگر به کفر و گناه روی آورید، به مجازات گذشتگان گرفتار خواهید شد! با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین رخت برینند و همه به دین الله در آیند.»

شانه خالی کردن از جنگ بر ضد افراد غیر مسلمان در اسلام گناهی بزرگ است و آنهایی که مرتکب چنین گناهی شوند، در آتش دوزخ کیاب خواهند شد.

آیه های ۱۵ و ۱۶ سوره انفال: «ای اهل ایمان، هر گاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبرو شوید، مبادا از بیم آنها پشت کرده و از جنگ بگریزید. هر که در روز جنگ به کافرهای پشت کرد و فرار نمود به خشم الله روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است، خواهد بود.»

آیه ۲۹ سوره توبه: «اگر جنگ نکنید، الله شما را به سختی مجازات خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما خواهد گمارد.»

افرادی که در راه دین راستین، یعنی اسلام کشته شوند، در زندگی

آینده پاداش‌های بزرگی دریافت خواهند نمود .

آیه ۷۴ سوره نساء: «مؤمنان باید در راه الله با آنهایی که زندگی مادی دنیا را بر آخرت برتری می‌دهند، جهاد کنند و هر کس در جهاد در راه الله خواه کشته و یا پیروز شود، پاداشی بزرگ خواهد گرفت.»

از بسیاری از آیات بالا به‌گونه روشن چنین برمی‌آید که قرآن در باره جنگ‌های فرضی و یا مبارزات اخلاقی سخن نمی‌گوید، بلکه آشکارا به‌پهنه جنگ‌های واقعی می‌پردازد. برآستی که خواندن این اصولی که خون‌آشامی به‌انسان آموزش می‌دهد، در یک کتاب مقدس، تکان‌دهنده و خلجان‌آور است.

در اسلام، بشریت به‌دو گروه بخش شده است: مسلمانان و غیر مسلمانان. مسلمانان در جامعه اسلامی و یا دارالاسلام که تمام اصول و احکام قرآن در آن اجرا می‌شود، بسر می‌برند. افراد غیر مسلمان در جامعه حربی و یا سرزمین جنگی که دارالحرب نامیده می‌شود و هنوز بوسیله مسلمانان گشوده نشده، زیست می‌کنند. افراد دارالحرب باید یا با میل و یا بوسیله جنگ به‌اسلام در آیند. در دارالحرب، دست‌زدن به‌هر گونه عمل جنگی بوسیله مسلمانان مجاز اعلام شده است.

هنگامی که دارالحرب بوسیله مسلمانان تسخیر شد، ساکنان آن اسیر خواهند شد. امام، برپایه اوضاع و احوال هر چه اراده کند، می‌تواند نسبت به‌آنها انجام دهد. وای به‌حال مردم شهری که در برابر سپاهیان اسلام مقاومت کنند و مسلمانان با حمله آن شهر را به‌تصرف خود در آورند. هرگاه مسلمانان شهری را با حمله و تجاوز تسخیر کنند، هیچگونه حقی برای ساکنان آن شهر در نظر گرفته نخواهد شد و به‌گونه‌ای که «استیون رانسیمن» Steven Runciman در کتاب خود زیر فرنام *The Fall of Constantinople, 1453*، گفته است:

ارتش پیروز مدت سه روز اجازه غارت نامحدود دارد. مراکز پرستش و سایر ساختمان‌های آن شهر به‌مالکیت رهبر آن ارتش درخواهد آمد و وی هرگونه که اراده کند نسبت به‌آنها رفتار خواهد کرد. سلطان «مهمت» پس از فروریزی قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳، به‌سربازانش اجازه داد، مدت سه روز

به گونه نامحدود شهر را غارت کنند. سربازان به شهر ریختند و هر کسی را از مرد و زن و بچه در خیابان ها مشاهده کردند، بدون تبعیض از دم تیغ گذراندند، به گونه ای که خون در خیابان های سراشیب دار، به پایین جاری شد... ولی، بزودی حرص و آز بیشتری ثروت دوستی سبب ناتوان شدن شهوت خونریزی در سربازان شد، زیرا آنها به این فکر افتادند که اسیرگیری و چپاول اموال بهادر، برایشان سود به بار خواهد آورد.^{۲۳۹}

در سایر موارد، ملت هاتی که بوسیله مسلمانان در جنگ شکست می خوردند، دستگیر و به عنوان برده فروخته می شدند و یا به شرط اینکه به گونه مرتب خراج پردازند، به آنها اجازه داده می شد، به عنوان شهروند درجه دوم به زندگی ادامه دهند.

پیروزی های اسلام

ما در پیش بازشکافی «پاتریشیا کرون» را از علل و جهات پیروزی های اسلام بررسی کرده ایم. در این بحث، من به شرح نوشتاری که بوسیله «ژوزف شوم پیتر»^{۲۴۰} Joseph Schumpeter (۱۹۵۰-۱۸۸۲)، که یک اقتصاددان بوده می پردازم. نوشتار «شوم پیتر» مورد تأیید «باسکت» قرار گرفته و از اینرو، وی آنرا به زبان فرانسه ترجمه کرده و من به شرح نکات کوتاه شده ترجمه فرانسه نوشتار یاد شده، می پردازم.

بر پایه نوشته «شوم پیتر» (۱۹۵۰)، تازی ها همیشه یک نژاد جنگجو بودند که بوسیله غارت و چپاول و استثمار جمعیت های ثابت در یک محل زندگی می کردند. اسلام، در واقع یک ماشین جنگی است که زمانی که به جنبش افتاد، دیگر از حرکت باز نمی ایستد. جنگ در چنین ساختار مذهبی، نظامی، یک فعالیت عادی به شمار می رود. برای تازی ها لزومی نداشت که برای دست زدن به جنگ در جستجوی انگیزه ای برآیند؛ ساختار اجتماعی آنها نیاز به جنگ داشت و بدون پیروزی در هم فرو می ریخت. بدین ترتیب، تازی ها پیوسته در پی جنگ بودند و پیروزی های آنها بدون اسلام نیز قابل حصول بود. البته، محمد با واژه ها و آموزش های خود، ماشین

امپریالیسم عرب را راهنمایی کرد، ولی نیروی آن در جای دیگری قرار داشت. هرگاه محمد دم از تحمل خواری و تسلیم زده بود، هیچگاه به پیروزی دست نمی‌یافت. برای تازیان جنگجو، «حقیقت» مفهوم «پیروزی» و «غیر حقیقت» مفهوم «شکست» داشت. بنابراین، مذهب برای تازی‌ها عامل پیروزی نبود، بلکه یک غریزه جنگجویی کهنه به‌شمار می‌رفت.

جای بسیار شگفت است که قهرمانان نخستین اسلام، هیچ تمایلی به مذهب نداشتند. چنانکه «خالد بن ولید» یکی از سرداران مشهور تازی که بی‌زاتین را شکست داد، گفته‌است: «پیشه کمال مطلوب من جنگ است و بغیر از آن میل ندارم چیز دیگری بیاموزم.» «عمرو بن العاص» فاتح مصر و «عثمان بن طلحه» نیز که از پیروزی‌های اسلامی، ثروت هنگفتی اندوختند، همان حرف را زده‌اند. به‌گونه‌ای که «ونسینک»^{۱۱} با واقع‌بینی گفته‌است: «ساکنان آگاه مکه، کمی پس از اینکه در تسخیر مدینه ناکام ماندند، به‌این حقیقت رسیدند که شکست آنها در تسخیر مدینه، نقطه عطف مهمی در زندگی محمد بوده است. بنابراین جای شگفتی ندارد که می‌بینیم، افرادی مانند «خالد بن ولید»، «عثمان بن طلحه» و «عمرو بن العاص»، حتی پیش از تسخیر مکه به‌اسلام گرویدند، زیرا آنها در پی سودهای شخصی و جاه و مقام دنیوی بودند و نه ایمان داشتن به‌دین اسلام.» (۱۹۳۲)

پیروزی‌های نخستین محمد

«سافرونیوس» Sophronius (۶۳۸-۶۴۴)، رهبر و پدربسالار اورشلیم، تازیان متجاوز را «وحشیان خدانشناسی» خواند که کارشان سوزانیدن کلیساها، انهدام دیرها، لگدمال کردن صلیب‌ها و اهانت‌های وحشتناک به‌مسیح و کلیسا بوده است. در سال ۶۳۹، هزارها نفر در نتیجه قحطی و مصیبت‌هایی که تازی‌ها در نتیجه غارت و چپاول و ویرانی به‌وجود آورده بودند، جان سپردند.

پس از درگذشت محمد، خلیفه ابوبکر حمله به سوریه را رهبری کرد. در سال ۶۳۴، سراسر منطقه بین غزه و Caesarea ویران شد و هزار نفر از دهقانان، مسیحی‌ها، کلیسی‌ها و سامی‌ها که به دفاع از سرزمین خود پرداخته بودند، به گونه گروهی کشته شدند. در اثنای جنگهای مقدونیه بین سالهای ۶۳۵ و ۶۴۲ دیرها غارت و ویران شدند، دیرنشینان کشته و تازی‌های مونوفیزیت مجبور شدند یا اسلام بیاورند و یا مرگ را برگزینند. تمام جمعیت ایلام و نیز همه بزرگان Susa از دم شمشیر گذرانیده شدند. اسقف Nikiu در Chronicle of John که بین سالهای ۶۹۳ و ۷۰۰ به رشته نگارش در آورده، به شرح چگونگی فتح مصر بوسیله «عمرو بن العاص» پرداخته است. او می‌نویسد: «تسلط مسلمانان بمراتب گران‌تر و سنگین‌تر از تحکم فرعون بر اسرائیلی‌ها بود» همچنانکه «عمرو بن العاص» به سوی مصر پیشروی می‌کرد، شهر Behnesa نزدیک Fayum را تسخیر کرد و ساکنان آنرا نابود نمود: «هر کسی که خود را به مسلمانان تسلیم کرد، کشته شد. آنها نه از خون سالخوردگان گذشتند، نه زنان و نه کودکان.» همان سرنوشت نیز بر سر ساکنان شهرهای Fayum و Aboi تکرار شد. در شهر Nikiu نیز تمام جمعیت شهر کشته شدند. تازی‌ها، ساکنان سیسیل را اسیر کردند و در ارمنستان تمام جمعیت Euchaita را از دم تیغ گذرانند. رویدادهای تاریخ سده هفتم ارمنستان شرح می‌دهد که تازی‌ها، گروهی آسوری‌ها را مجبور کردند به دین اسلام درآیند و بقیه جمعیت آشور را کشتند و سپس منطقه Daro در جنوب غربی دریاچه Van را غارت و چپاول کردند. در سال ۶۴۳، تازی‌ها به این منطقه بازگشت کردند و «به کشت و کشتار، ویرانی و اسارت مردم آنجا دست زدند.» «میکل» Michel، اهل سوریه می‌گوید، معاویه قبرس را غارت و چپاول کرد و سپس حکومت خود را «با کشتار دسته‌جمعی» بیشماری از مردم در آنجا مستقر نمود.

همین سرنوشت شوم و دردناک را تازی‌ها بر سر مردم افریقای شمالی آوردند: تریپولی در سال ۶۴۳ غارت شد؛ کارتاژ با خاک ویران و بیشتر ساکنانش کشته شدند.

آناتولی، مقدونیه، سوریه، عراق و ایران نیز از همان سرنوشت دردناک رنج بردند.

هندوستان

بر پایه آنچه که «بلاذری» در باره پیروزی‌های تازی‌ها بر منطقه سند نوشته است، هنگامی که تازی‌ها وارد شهرهای منطقه سند شدند، بدون اندیشه ساکنان آنجا را به گونه دسته‌جمعی از دم شمشیر گذرانند.

C.E. Bosworth^{۱۱۳}

پیروزی بر سند را «حجاج» فرماندار عراق برنامه‌ریزی کرد و حمله بوسیله ارتش او «محمد بن قاسم» در سال ۷۱۲ انجام گرفت. «حجاج» به «محمد بن قاسم» دستور داد: «به غیر مسلمانان آن منطقه آموزش دهد، به دین واقعی اسلام و خدای یکتا ایمان بیاورند و هرگاه از پذیرش این کار سر باز زدند، آنها را به سخت‌ترین شکل ممکن نابود سازد.»^{۱۱۴}

پس از تسخیر Debal به ارتش اسلام اختیار داده شد، مدت سه روز به کشتار اهالی آن شهر پردازند، ولی پس از آن «محمد بن قاسم» کمی نرم شد و اجازه داد، بسیاری از مردم به شغل خود ادامه دهند و به انجام آداب و رسوم دین خود اشتغال ورزند. «حجاج» با روش «محمد بن قاسم» مخالفت ورزید و هنگامی که از جریان آگاه شد، به او نوشت:

عموزاده عزیزم، نامه زندگی‌ساز شما را دریافت کردم و بیش از اندازه‌ای که بتوانم شرح دهم، شاد شدم. متن نامه شما غرور و افتخار مرا بسیار افزون کرد. از نامه شما چنین برمی‌آید که تمام دستورها و مقرراتی که صادر کرده‌اید، به گونه کامل با اصول مذهبی ما برابری می‌کند. ولی، مقرراتی که دین ما در باره عفو و بخشش دیگران پیش‌بینی کرده، با آنچه که شما انجام داده‌اید تفاوت دارد. زیرا، شما به هر کس و هر مقام و جایگاهی بدون توجه به اینکه آیا او دوست یا دشمن است، دستور بخشش و گذشت داده‌اید، در حالیکه الله بزرگ در آیه ۴ سوره محمد می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با غیر مسلمانان روبرو می‌شوید، کردن آنها را بزیید.» فرمان الله بزرگ باید راهنمای شما قرار گرفته و به گونه کامل

اجرا شود. شما نباید نسبت به غیر مسلمانان نرمش نشان دهید و از هدف غافل بنمایید. بنابراین، به هیچیک از افراد دشمن امان ندهید و هیچکدام آنها را زنده نگذارید، زیرا در غیر اینصورت، آنها شما را مردی ناتوان خواهند دانست.

با احترام، نوشته شده بوسیله نفع در سال ۹۲

بعدها «حجاج» دستور دیگری به دنبال آموزش های پیشین خود در باره چگونگی رفتار با مردم سند صادر کرده و نوشته است: «دستورهای آشکار من آنست که همه آنهایی را که در برابر شما نبرد کرده اند، بکشید و دختران و پسرانشان را یا زندانی کرده و یا گروگان بگیرید.» در راستای اجرای دستور «حجاج»، هنگامی که «محمد بن قاسم» وارد شهر Brahminabad شد، «دستور داد، گردن تمام سربازانی که بر ضد مسلمانان جنگ کرده بودند، زده شود. گفته شده است که در این جریان، ۶/۰۰۰ و به قولی ۱۶/۰۰۰ نفر مرد جنگی به گونه دسته جمعی کشته شدند. بقیه آنها مورد بخشش قرار گرفتند.

محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۷۱)

تسخیر واقعی هندوستان بوسیله مسلمانان در سده یازدهم انجام گرفت. در سال ۱/۰۰۰ میلادی، رئیس یک خانواده ترک و افغان به نام «محمود غزنوی» مانند گردبادی در هندوستان حرکت کرد و به انهدام، غارت و کشتار دسته جمعی مردم این سرزمین پرداخت. او بهانه تجاوزاتش را دستورهای قرآن، برای کشتن بت پرستان دانسته و این کار را رسالت هر سال زندگی اش به شمار آورده است. «وینسنت اسمیت» Vincent Smith در این باره نوشته است: «محمود، یکی از مسلمانان غیور و وحشی خوئی که در آن زمان وجودشان متداول بود، کشتار بت پرستان را هم وظیفه خود می دانست و هم اینکه از آن لذت می برد. او به پول و مال و منال نیز بسیار آز داشت و به اصطلاح از جنگ های مقدسی که انجام داد، ثروت هنگفتی به چنگ آورد.» بنابراین گفته «بیرونی»، دانشمندی که محمود

غزنوی با خود به هندوستان برد، در هفده حمله‌ای که وی به هندوستان کرد: «سرزمین هندوستان را آنچنان با خاک یکسان نمود که هندوها مانند گردهای اتم به اطراف پراکنده شدند و آثار این عمل برای همیشه نفرت و بیزاری نسبت به تمام مسلمانان را زنده نگه می‌دارد.»^{۴۴۵}

محمود تجاوز خود را با دستگیری شاه Jaipal در پنجاب آغاز کرد و سپس در سال ۱۰۰۴، Multan را مورد تجاوز قرار داد. در هنگام پیروزی بر منطقه Ghur، او ساکنان آن منطقه را با زور به اسلام در آورد و با غارت پرستشگاه‌های هندوها مانند معبد Kangra ثروت هنگفتی بهمزد.

قربانی بعدی، Mathura شهر مقدس Krishna بود. «در مرکز این شهر پرستشگاهی وجود داشت که از سایرین بلندتر و زیباتر بود، به گونه‌ای که شرح فروزه‌های آن کار آسانی نخواهد بود.» سلطان محمود، باور داشت که ساختن چنین معبدی در حدود دویست سال به درازا خواهد کشید. در بین بت‌های این معبد، پنج بت وجود داشت که بلندی هر یک پنج یارد بود. پیکره این بت‌ها از طلای سرخ و چشم‌های آنها از جواهراتی که تعیین بها برایشان امکان پذیر نبود، ساخته شده بود. «سلطان محمود دستور داد، تمام آن معبدها با نفتا (ماده‌ای که از سنگ‌های رستی و زغال سنگ استخراج می‌شود)، سوخته و با خاک یکسان شوند. بدین ترتیب، شاهکارهای بدیع هنری که جزء بهترین و گرانبهاترین آثار تاریخی هند باستان به شمار می‌رفت، نابود گردید.»^{۴۴۶}

در جنگ Somnath که مرکز یکی دیگر از معبدهای مشهور هندوها بود، شمار ۵۰/۰۰۰ نفر برای تسکین شهوت محمود برای کسب غنیمت کشته شدند.

محمود به همان نسبتی که با غیر مسلمانان تند و وحشی خو بود، با مسلمانان بدعتگزار مانند پادشاه Multan نیز به همان اندازه با سختی و ستمگری رفتار می‌کرد. در سال ۱۰۱۰، محمود به قلمروی پادشاهی داود حمله کرد و شمار زیادی از ساکنان بدعتگزار آن منطقه را کشتار کرد.

اگرچه، تاریخ‌نویسان اسلام، سلطان محمود غزنوی را یکی از افتخارات اسلام می‌دانند، ولی در واقع می‌توان او را کمی بیش از یک راهزن آزمند

به شمار آورد که بهیچوجه شایستگی تمجید ندارد .

فیروزشاه

در سال ۱۳۵۱، فیروز شاه تخت و تاج پادشاهی شمال هندوستان را دست آورد و فرمانروای آن منطقه شد. اگرچه، وی از بسیاری جهات مرد روشنفکری بود، ولی در باره باورهای دینی یک شخص متعصب و نرمش ناپذیر درجه اول به شمار می رفت. او سوداگری برده را آزاد کرد و گفته شده است که در شهر او شمار ۱۸۰/۰۰۰ نفر برده وجود داشت که همه آنها به اسلام درآمدند. به گونه ای که «وینسنت اسمیت»^{۱۷} نوشته است: «هنگامی که شور و غیرت مذهبی فیروز شاه به جنبش در می آمد، وی بسیار وحشی خو می شد. او گروهی از شیعیان را دستگیر کرد، برخی از آنها را کشت، سایر آنها را مورد آموزش قرار داد و کتاب هایشان را به آتش کشید. او به علما دستور داد، شخصی که خود را مهدی شناختگری می کرد، بکشند و در برابر این رفتار نیکو، نوشت: «امیدوارم پادشاه این عمل را در آینده بگیرد». زمانی، فیروزشاه به دهکده ای که هندوها مراسم مذهبی خود را برگزار می کردند و گروهی از مسلمانان بدون نزاکت، نیز در آن مراسم شرکت کرده بودند، رفت.» فیروز شاه در این باره نوشته است: «دستور دادم، رهبران این افراد و برگزارکنندگان این مراسم نفرت آور کشته شوند. البته، من از صدور دستور برای کشتار دسته جمعی هندوها خودداری کردم، ولی پرستشگاه های بت هایشان را ویران نمودم و بجای آنها مسجد ساختم.»

بعدها، برهمنی که مراسم مذهبی اش را در دیدگاه همگانی برگزار می کرد، زنده زنده سوزانیده شد.

فیروز شاه، سنت های مسلمانان تجاوزگر نخستین را به مورد اجرا می گذاشت و صادقانه باور داشت، هنگامی که بیشتر جمعیت قلمروی حکومت خود [یعنی، هندوها] را به سبب انجام مراسم مذهبی در دید همگانی به مرگ محکوم می کند، به الله خدمت کرده است.

فیروز شاه، همچنین گروه زیادی از هندوها، حتی برهمن ها را با دادن

رشوه، یعنی آزاد کردن آنها از پرداخت جزیه که به سختی در باره آنها اجرا می‌شد، به دین اسلام در آورد.

«وینسنت اسمیت» (۱۹۸۵)، رفتار فیروز شاه را به کوتاهی چنین شرح می‌دهد:

فیروز شاه مانند اکبر بود که تمام شهروندان هندوستان را خواه مسلمان و یا هندو به یک چشم ببیند و به همه آزادی دهد که مراسم مذهبی خود را آزادانه انجام دهند، بلکه در تمام امور به سود مسلمانان تبعیض قائل می‌شد. در زمان او مسلمانان سده چهاردهم هنوز همان طرز فکر و رفتار مسلمانان صدر اسلام را داشتند و بت‌پرستی را گناه به‌شمار می‌آوردند.

اکبر بزرگ (۱۶۰۵-۱۵۴۲)

اکبر در تاریخ هندوستان یکی از آزاداندیش‌ترین پادشاهان مسلمان بود که از بنیادگرایی در این دین بسیار فاصله گرفت و سرانجام اسلام را کنار گذاشت و یک سیستم عقیدتی ویژه از خود به‌وجود آورد. اکبر مالیاتی را که زیارت‌کنندگان هندو در *Mutra* می‌پرداختند لغو کرد و غیر مسلمانان را نیز از پرداخت جزیه آزاد نمود.

اکبر در آغاز کار نسبت به سایر مذاهب، بیش از اسلام کامل که خود در شرایط آن پرورش یافته بود، تمایل نشان داد. او زیر نفوذ آزاداندیشانی که در دربارش وجود داشتند، مانند «عبدالفضل» و صوفیان هندو و اسلام، به مذاهب تطبیقی علاقه‌مند شد؛ تا جایی که «پرستشگاه ویژه‌ای» بنیاد گذارد که در آن بحث‌های مذهبی انجام می‌گرفت. در آغاز، جستارهای مرکز یاد شده به اصول و احکام اسلام ویژگی داشت، ولی مسلمانانی که در آن بحث‌ها شرکت می‌کردند، با رفتار کودکانه‌ای که از خود نشان دادند، ارزش خود را از بین بردند و اکبر که از سخنان بی‌پایه و رفتار غیر منطقی آنها به سختی بیزار شده بود، نسبت به خود اسلام تردید نمود. پس از آن، اکبر هندوها، جین‌ها، زرتشتی‌ها، کلیمی‌ها و سرانجام سه کشیش مسیحی ژزویت از مستعمره «گوآ» در پرتغال را نیز در بحث‌های آن مرکز شرکت داد. اکبر با کشیش‌های ژزویت با نهایت

احترام رفتار می کرد و حتی انجیل را بوسید و این کاری بود که برای مسلمانان بنیادگرا بسیار اهانت آور و غیر قابل تحمل می نمود. همچنین، اکبر یکی از کشیش های مسیحی ژزوئیت را آموزگار ویژه پسرش نمود. اکبر در زمینه آزاداندیشی مذهبی اقدامات دیگری انجام داد که خشم مسلمانان را به سختی برانگیخت و آن این بود که اولاً، فرمانی صادر کرد که به موجب آن امپراطور، به شرط اینکه برخی از آیات قرآن را رعایت می کرد، اختیار کامل داشت، هر پرسشی که لازم بود، در باره اسلام مطرح کند. ثانیاً، اکبر واعظی را که به منبر می رفت و وعظ می کرد، تغییر داد و خودش بالای منبر می رفت و آیه هایی را که «فیضی» برادر «ابوالفضل» آزاداندیش نوشته بود، قرائت می کرد و این کار به سختی مسلمانان را آزرده و منزجر کرد.

رهبران مسلمانان با مشاهده اقدامات اکبر، او را مرتد اعلام کردند و برضد او شورش نمودند. اکبر شورش مسلمانان را درهم شکست و به گفته «اسمیت»، «دین اسلام را با خواری زیر پا گذاشت و بجای آن، یک تئوری سیاسی از خود نوآوری نمود.»^{۱۱۸} اکبر، همچنین سیستم تاریخ نگاری اسلام را لغو کرد و بجای آن سیستم تاریخ نگاری جدیدی به وجود آورد که از زمان پادشاهی خودش آغاز می شد. «افزون بر آن، اکبر دستور داد، سگه های ضرب زده شود و روی آنها عبارت «الله اکبر»، حک شود و چون نام خودش نیز اکبر بود، از اینرو، الله اکبر می توانست همچنین مفهوم «اکبر خداست»، داشته باشد.

اکبر در سراسر زمان پادشاهی اش، کوشش کرد، سختگیری نسبت به هندوها را کاهش دهد و هدف مذهب مبهم و نامعلوم او این بود که باورهای دینی اش، نماد تمام مردم هندوستان باشد. او با برگزاری جشن های پارسی ها (زرتشتیان هندوستان) و هندوها موافقت کرد. بهمین دلیل، پیروان همه مذاهب هندوستان، مانند مسیحی ها، هندوها، جین ها و پارسی ها، آزادانه و آشکار به انجام مراسم مذهبی خود می پرداختند و هر یک از آنها اکبر را از خودشان می دانستند. او با شاهزاده خانم های هندی ازدواج کرد، مالیات زیارت را لغو نمود و هندوها را در مقامهای بالای

دولتی جای داد. شاهزاده خانم‌های هندی حتی اجازه داشتند، درون کاخ پادشاه به انجام مراسم مذهبی خود پردازند. اکبر به هیچیک از شاهزادگان Bikaner, Marwar, Amber برای پذیرش اسلام هیچ فشاری وارد نکرد و آنها بر ارتش و سازمان‌های اداری خود نظارت کامل داشتند.

اورانگزیب Aurangzeb (۱۶۱۸-۱۷۰۷)

نوه اکبر به نام «اورانگزیب» به گونه کامل برعکس اکبر، یک مسلمان خالص بود، بر پایه خلافت خلفای نخستین اسلام پایه‌ریزی کرد و قصد داشت، امپراطوری هندوستان را به یک کشور مسلمان بنیادگرا تبدیل کند. در زمان پادشاهی او دوباره سختگیری نسبت به غیر مسلمانان آغاز شد؛ در خلال مبارزات بین سال‌های ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، در Udaipur ۱۲۳ پرستشگاه، در Chitor ۶ پرستشگاه، در Jaipur ۶۶ پرستشگاه هندوها نابود شد و غیر مسلمانان در کشور خود، شهروند درجه دوم به شمار رفتند. بر پایه نوشته «اسمیت»^{۱۴} در حالیکه اکبر جزیه نفرت‌آور را لغو کرده بود، «اورانگزیب» این پادشاه کورذهن، دوباره دستور داد، غیر مسلمانان جزیه پردازند. «اورانگزیب» بر آن بود تا نامسلمانی را از بین بردارد و سرزمین مسلمانان را از غیر مسلمانان جدا سازد.

بیشتر هندوها باور دارند که اگر اکبر یکی از بزرگترین امپراطوران مسلمان و «اورانگزیب» یکی از بدترین آنها بوده است، ولی مسلمانان عکس آنرا باور دارند. تردید نیست که افراد بیطرف و بیگانه، روش اکبر را مورد تأیید قرار می‌دهند... اکبر با این اندیشه که هندوستان یک کشور اسلامی نیست، دین اسلام را در سرزمین خود به نارسائی کشید و «اورانگزیب» با عقیده به اینکه هندوستان یک کشور اسلامی است، سرزمین خود را از رونق خالی کرد.^{۱۵}

بودیسم و بودیست‌ها

بین سال‌های ۱۰۰۰ و ۱۲۰۰ کیش بودیسم در نتیجه اجتماع سه عامل از هندوستان ناپدید شد. این سه عامل عبارت بودند از: ناتوان شدن خود

بودیسم، جان گرفتن دوباره هندونیسم و زجر و آزار مسلمانان.

Edward Conze^{۱۵۱}

پس از پیروزی مسلمانان بر سند در سال ۷۱۲، بودیسم در این منطقه رو به زوال گذاشت و سرانجام در سال ۱۲۰۰ در نتیجه زجر و آزاری که مسلمانان به بودیست ها وارد کردند، این کیش به خاموشی گرائید.

Christmas Humphreys^{۱۵۲}

بدون تردید، دلیل فقر و کمبایی آثار هنری معابد هندی ها در Bihar را که در دوره های دودمان پادشاهی Gupta در سده های چهارم و هفتم در اوج شکوفائی خود بودند، باید در حمله های وحشیانه و دیوانه وار مللمان ها به هندوستان دانست.

J.C. Harle^{۱۵۳}

«قطب الدین آیبک» که یک فرد بیرحم و متعصب بود، فرمانده ارتش خود، «محمد خیلجی» را به ایالت شمالی بهار فرستاد تا پیروزی های مسلمانان را که از پایان سده دوازدهم آغاز شده بود، ادامه دهد. در آن زمان، بودیسم کیش پایه ای ایالت بهار به شمار می رفت. در سال ۱۱۹۳، «محمد خیلجی» فرمانده ارتش مسلمانان، تمام بودیست ها را به عنوان افراد بت پرست از دم شمشیر گذرانید و یک کتابخانه بزرگ را نابود کرد.

خاکسترهای پرستشگاه های مقدس در Sarnath نزدیک بنارس، هنوز شاهد حمله های تجاوزگرانه و خشم آلود مسلمانان می باشد. بسیاری از آثار تاریخی یکتای تاریخ باستانی هندوستان در حمله های نخستین مسلمانان آنچنان ویران شد که امکان دوباره سازی آنها دیگر وجود نداشت. حمله های مسلمانان، کم و بیش، کیش بودیسم را که در شمال هندوستان یک مذهب سازمان داده شده بود و قدرتش در ایالت بهار و نواحی نزدیک آن تمرکز داشت، به نابودی کشاند. آن گروه از دیرنشینان بودائی که موفق شدند از کشتار دسته جمعی یوسيله مسلمانان بگریزند و جان سالم بدر ببرند، در نپال، تبت و جنوب پراکنده شدند^{۱۵۴}

پیروزی های مسلمانان در آسیای مرکزی همچنین سبب نابودی کارهای

هنری بودیست‌ها شد. در آغاز سده هشتم، «کاشگر»، فرماندار اسلامی دیرهای «کیزیل» را ویران کرد و به‌گونه‌ای که «بنیامین رولند»^{۵۵} Benjamin Rowland نوشته است: «در سده دهم تنها بخش‌های شرقی ترکستان از امواج حمله‌های ویرانگر مسلمانان جان سالم بدر برده بود.» «رولند» در باره این رویداد مصیبت‌بار نوشته است: «ویرانگری‌های مغول‌ها و دست تباه‌کننده اسلام که سبب نابودی بسیاری از فرهنگ‌ها شده بود، با جریان طبیعت همراه شد و زندگی یکی از نواحی روی زمین را که برای سده‌ها مهمترین مرکز هنر و مذهب بود، به نابودی کشانید.»

دانشمندان، تاریخ‌نویسان و ذمی‌ها

«بات‌یور» Bat Ye'or، دانشمندی است که برای مدت بیست سال گذشته، در باره موضوع ذمی پژوهش کرده و کار خود را در سال ۱۹۷۱ با بررسی تاریخ یهودی‌ها در مصر آغاز نموده است. این دانشمند کتاب‌ها و نوشتارهای جالبی در نتیجه پژوهش‌های خود به رشته نگارش درآورده است. «جک الول»^{۵۶} Jacque Ellul، در دیباچه‌ای که برای کتاب «بات‌یور» زیر فرنام *The Dhimmi, Jews and Christians under Islam* نوشته، به شرح داستان جالبی پرداخته است. «الول» این کتاب را برای روزنامه مشهور فرانسوی *Le Monde* ارزشیابی کرده و در این باره می‌نویسد:

هنگامی که ارزشیابی من در باره این کتاب منتشر شد، از یکی از دوستان مشهور خاور شناس خود، نامه‌تند و تیزی دریافت کردم، مبنی بر اینکه مطالب کتاب جدل‌آمیز بوده و نباید آنرا جدی گرفت. متن انتقاد این شخص نشان می‌داد که او کتاب را نخوانده و نکته بسیار مهم در بحث او (بر پایه آنچه که من در باره آن کتاب نوشته بودم)، این بود که مطالب کتاب بر خلاف آنچه که او نوشته بود، بسیار قابل اهمیت می‌باشد. او در آغاز نامه‌اش مرا به خواندن کتاب‌های دانشمندانی که به گفتار خودش از نظر ارزش غیر قابل تردید بودند، راهنمایی کرده بود. این کتاب‌ها بوسیله چند پرفسور به نامهای B. Lewis, S.D. Goitein و N. Stillman نوشته شده و او باور داشت که دانشمندان یادشده همه نسبت به اسلام و رفتار آن نسبت به غیر مسلمانان نظر مثبت داشته‌اند.

آزرده شدن دوست خاور شناس «جک الول» از مطالب کتاب «بات یور» جای شگفتی ندارد، زیرا وی در نوشتارهای خود بر پایه مدارک و شواهد بسیار می نویسد «مسلمانان در پیروزی های نخستین خود، غیر مسلمانان را به گونه دسته جمعی می کشتند؛ ذمی ها را مورد اهانت و خواری قرار می دادند؛ ستمگرانه از آنها مال ستانی می کردند؛ خانه ها، کلیساها و کنیسه ها را چپاول و غارت می نمودند؛ ملت های مغلوب را به زور وادار به پذیرش اسلام می کردند و در نتیجه زندگی را برای غیر مسلمانان توانفرسا می نمودند.»

تردید نیست که اگر مدافعان اسلام برای یافتن نکاتی که بتواند اسلام را از اتهاماتش آزاد کند، به نوشتارهای دانشمندانی که «الول» به آنها اشاره کرده، مراجعه کنند با نا امیدی روبرو خواهند شد. برای مثال، «بوسورت» C.E. Boswort در ارزشیابی کتاب «نورمن استیل» زیر فرنام *The Jews of Arab Lands: A History and Source Book* (1979) که یک کتاب بسیار جالب تاریخی شامل رویدادهای تاریخی از سده هفتم تا نوزدهم است، می نویسد «اگرچه، این کتاب از بسیاری جهات نشانگر فجایعی است که بر اثر تعصب و خشک اندیشی بشر ایجاد می شود، با این وجود، اثری جالب و عالی است.» «استیلن» رویهمرفته به شرح حقایق آشکار و بدیهی پرداخته و نتیجه کتاب برای اسلام خوش آیند نیست.»

حمله تازی ها به خاور میانه سبب کشتار زیاد و ویرانی های بسیار شد. در این حمله های برق آسا، ساکنان شهرها یا کشته و یا اسیر شدند و اموالشان بوسیله تازی ها چپاول شد.^{۴۵۷}

پرداخت جزیه و خراج، و خامت مالی دهقانان غیر مسلمان را که با نان بخور و نمیری زندگی می کردند، افزون تر ساخت.^{۴۵۸}

مقامات اسلامی بیش از همه کوشش می کردند، مالیات های افراد ذمی به گونه کامل و در زمان معین پرداخت شود و آنها به حکومت اسلام و تابعیت خود نسبت به آن کردن نهند. تا آنجائی که افراد غیر مسلمان از اصول یاد شده فرمانبرداری می کردند، به آنها اجازه داده می شد تا از نوعی حکومت

داخلی برخوردار باشند. با این وجود، آنها از آزادی کامل حتی در اداره امور جامعه خود آزاد نبودند، و گاهگاهی چگونگی کار زندگی و کار آنها مورد بازرسی قرار می گرفت.^{۱۵۹}

افزون بر آن طبیعی بود که بین مسلمانان متجاوز و غیر مسلمانان خراج و یا جزیه دهند، هیچگاه پیوندهای نیک اندیشانه وجود نداشت و افراد غیر مسلمان نمی توانستند، خواری و پستی تحمیل شده بر خود را پذیرا باشند.^{۱۶۰}

وضع جامعه یهودیان در هنگام اغتشاشات داخلی، قحطی و یا مصیبت های دیگر به وخامت می کرائید و در این موارد شور و غیرت مذهبی در یهودی ها به اوج می رسید. یهودی ها یک اقلیت کوچک پیدفراع بودند که چگونگی تابعیت و درجه فرمانبرداری آنها از مقامات اسلامی و مبلغی که می بایستی به عنوان مالیات به مقامات حکومت اسلامی پردازند، بوسیله قوانین و مقررات اسلامی تعیین می شد.

نکته جالب، بررسی وضع یهودی ها در دوره ای است که «دوره طلایی احترام متقابل» نام دارد و فرض شده است که افراد بشر با یکدیگر با احترام متقابل بسر برند.

احساسات ضد سامی، یعنی نفرت از یهودی ها تنها به این عنوان که آنها یهودی هستند، حتی در دنیای قرون میانه عرب و زمانی که استعمار و استثمار تازی ها پایان یافته بود، نیز وجود داشت... در این زمان، زجر و آزار دادن یهودی ها به ندرت انجام می گرفت، ولی امکان آن نبود نشده بود و احتمال داشت، حاکمی هوس کند، قوانین و مقررات را به شکل ناگواری تعبیر کرده و آنها را به یهودی ها تحمیل کند... حتی در بهترین دوره ها افراد ذمی بدون توجه به موقعیت و ارزش اجتماعی و وابستگی طبقاتی خود، به گونه ناگهانی و به کیفیت ناگواری مورد خواری و خفت قرار می گرفتند.^{۱۶۱}

«استیلمن» در باره پذیرش اسلام بوسیله یهودی ها عقیده ای دارد که «بات یور» با آن مخالفت کرده است. بدین شرح که «استیلمن» باور دارد که در خلال سیزده سده، تنها در حدود ۲۴ یهودی با زور و اجبار به اسلام درآمده اند. «استیلمن»^{۱۶۲} در حالی به ذکر این ادعا می پردازد که خود موافقت کرده است که در دوره خلفای الموحاد، از قبیل المؤمن (در

گذشته در سال ۱۱۶۵)، ابو یعقوب (در گذشته در سال ۱۱۸۴)، و المنصور (در گذشته در سال ۱۱۹۹)، یهودی‌ها زیر فشار مجبور به پذیرش اسلام شده‌اند. در یمن در سال‌های ۱۱۶۵ و ۱۱۷۸ و در عدن در سال ۱۱۹۸ کلیمی‌ها مجبور شدند، بین پذیرش اسلام یا مرگ، یکی را گزینش کنند. «بات یور»^{۶۳} ادامه می‌دهد: «در Tripolitania (شهری در شمال غربی لیبی) و سایر نقاط مسلماتانی وجود دارند که از نسل‌های کلیمی‌هائی هستند که در دوره‌های گوناگون زیر فشار، مجبور به پذیرش اسلام شده‌اند. یهودی‌های تبریز در سال‌های ۱۲۹۱ و ۱۳۱۸ و یهودی‌های بغداد در سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۴۴ مجبور شده‌اند، به دین اسلام در آیند. در سراسر ایران، از سده شانزدهم تا آغاز سده بیستم، اجبار به پذیرش دین اسلام، جمعیت جوامع مسیحی را ده در صد و اجتماعات یهودی را حتی بیش از آن کاهش داد.»

«بات یور»^{۶۴} در جای دیگر می‌نویسد: «در سال‌های ۱۶۱۷ و ۱۶۲۲، یهودی‌های ایران مرتد خوانده شدند و زیر فشار و آزار و اذیت به اسلام گردن نهادند... در زمان پادشاهی شاه عباس دوم (۱۶۶۶-۱۶۴۲)، نیز بین سال‌های ۱۶۵۳ و ۱۶۶۶، تمام یهودی‌های ایران مجبور به پذیرش اسلام شدند.» در مشهد در سال ۱۸۲۹ و در سال‌های دهه ۱۸۴۰ بر پایه نوشته «لوئیس» (صفحه ۱۵۳)، نیز یهودی‌های مشهد به اجبار به اسلام در آمدند. شمار این افراد بمراتب بیش از آنست که «استیلمن» حدس زده است. افزون بر آن، در این بحث ما تنها در باره یهودی‌ها سخن می‌گوئیم، در حالیکه بسیاری دیگر از غیر مسلمانان نیزمانند مسیحی‌ها، هندوها، زرتشتی‌ها و غیره که شماره آنها بیشتر از کلیمی‌هاست، نیز زیر فشار و اجبار به اسلام در آمدند.

«لوئیس»^{۶۵} در باره ذمی‌ها و بویژه یهودی‌هائی که در جوامع اسلامی بسر می‌بردند، نوشتارهای زیادی به‌رشته نگارش در آورده است. او در کتاب (1984) *The Jews of Islam*، می‌نویسد، در جوامع اسلامی، هیچگاه بین مسلمانان و غیر مسلمانان، اصل برابری وجود خارجی نداشته است. جوامع اسلامی سنتی نه برای غیر مسلمانان حق برابری با مسلمانان قائل

بودند و نه اینکه به این کار تظاهر می‌کردند. برآستی که در این اجتماعات، رعایت حق برابر غیر مسلمانان با مسلمانان نه تنها یک کردار نیک به‌شمار نمی‌رفت، بلکه یک نوع وظیفه‌ناشناسی خوانده می‌شد. در اجتماعی که بین افرادی که از دین حق پیروی می‌کنند و آتھائی که این دین را انکار می‌نمایند، رعایت حقوق برابر، یک نادانی مذهبی و نابخردی غیر منطقی به‌شمار می‌رود.

تبعیض دائمی و لازم بود؛ یا ماهیت سیستم یکی شده بود و در ساختار قانون و اجرای آن جای گرفته بود.

در یک جامعه اسلامی، فردی عضو کامل اجتماع به‌شمار می‌رود که مسلمان مذکر آزاد باشد. آتھائی که دارای نبود این سه فروزه بودند، یعنی برده‌ها، زنان و غیر مسلمانان نمی‌توانستند با گروه نخست برابر باشند. سه عامل اصلی نابرابری، یعنی ارباب و برده، مرد و زن، مسلمان و غیر مسلمان. نه تنها به رسمیت شناخته شده بود، بلکه قانون مقدس نیز آنرا پیش‌بینی کرده بود.

وجود مسیحیان و یهودیان در یک جامعه اسلامی، دارای یک حالت منفی است. بدین شرح که جامعه اسلامی وجود آنها را به‌عنوان (دوفاکتو) می‌پذیرد و نه (دوژور). به گفته دیگر، وجود آنها در جامعه اسلامی، با سکوت برگزار می‌شود، ولی مفهوم این سکوت و تجویز این نیست که وجود مسیحیان و یهودی‌ها در جامعه اسلامی مورد خواست و تمایل مسلمانان باشد. «بات یور» بین این حالت، یعنی سکوت در برابر وجود مسیحیان و یهودیان در جامعه اسلامی و «حق» وجود آنها در جوامع مسلمانان، تفاوت قائل است. بدین شرح که «سکوت» در باره وجود فرد در محلی، ممکن است هر لحظه شکسته شود، ولی «حق» زندگی در محل معین از وجود شخص جداناپذیر خواهد بود. «لوئیس» کم و بیش به همین توجیه مبادرت کرده است. او بین تئوری «سکوت در باره» وجود فرد و «همزیستی مسالمت‌آمیز» با او تفاوت قائل می‌شود. «لوئیس» باور دارد که «سکوت» در باره وجود فرد در یک محل، مفهومی است که گروهی که بوسیله مذهب، نژاد و یا سایر فروزه‌ها بر سایر گروهها برتری و غلبه دارند، اجازه می‌دهند که اعضای آن گروه، از بعضی و در مواد نادر

از همه حقوق و مزایائی که به اعضای گروه غالب متعلق می باشد، بهره ببرند. ولی، «همزیستی مسالمت آمیز» مفهومی است که بین گروه های گوناگونی که تشکیل یک جامعه سیاسی داده اند، برابری کاملی که جزء حقوق ذاتی و طبیعی آنهاست، وجود دارد - وظیفه هر کسی آنست که این حق را برای دیگران محترم شمارد و هر فردی که به انکار و یا محدود کردن این حق مبادرت کند، مرتکب جرم شده است.^{۶۶}

«لويس» ابتدا در کتاب *Jews of Islam* می نویسد: «آزار و اذیت و اقدامات تجاوزگرانه به ندرت دیده می شد و غیر عادی بود.»^{۶۷} ولی، پس از آن به ناهمگونی نویسی پرداخته و می نویسد: «در زمان حکومت صفویه آنها [کلیمی ها، مسیحی ها و زرتشتی ها]، اغلب مورد زجر و آزار و اذیت و گاهی اوقات اجبار برای پذیرش دین اسلام قرار می گرفتند.»^{۶۸} (شاید در اینجا، صفت اغلب، مفهوم «زجر و آزار» نداشته باشد). و در پایان کتاب، «لويس» می نویسد: «پیشینه های [سازمان بین المللی یهودیان]، در بردارنده مدارک زیادی است که از بدرفتاری با یهودیان و آزار و اذیت آنها سخن می گوید.»^{۶۹}

«لويس» همچنین، کوشش می کند، زجر و آزاری را که به دیگر غیر مسلمانان وارد شد، کم اهمیت جلوه دهد. ولی، ما این بحث را تنها روی وضع اندوهار یهودی ها در جامعه مسلمانان ویژگی می دهیم و به یاد «لويس» می آوریم که در سال ۱۰۳۳ در شهر «فز» در مراکش، بیش از ۶۰۰۰ نفر یهودی؛ بین سال های ۱۰۱۰ و ۱۰۱۳ صدها نفر یهودی، نزدیک

Cordoba و سایر بخش های مسلمان نشین اسپانیا و در سال ۱۰۶۶ در اثنای شورش های مسلمانان در Granada تمام ۴۰۰۰ نفر جامعه یهودیان، دسته جمعی کشتار شدند. «رابرت ویستریچ» Robert Wistrich در باره کشتار جامعه یهودیان Granada می نویسد: «این کشتار یک مصیبت وحشتناک بود و از لحاظ شدت خونریزی، می توان آنرا با کشتار یهودیان Rhineland در سی سال بعد، در خلال جنگ های اول صلیبی برابری کرد. با این وجود، تاریخ نویسان آنگونه که باید و شاید به شرح این ماجرای هولناک پرداخته اند.» «ویستریچ» که به پژوهش های «بات یور» ایمان

فراوان دارد، ادامه می‌دهد:

در Kairouan در تونس، در سال ۱۰۱۶ یهودی‌ها پس از اینکه مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، مجبور به ترک آن شهر شدند و پس از مدتی به آنجا بازگشتند و دوباره از آن منطقه بیرون رانده شدند. در تونس، یهودی‌ها مجبور شدند یا به اسلام درآیند و یا آن کشور را ترک کنند و در ده سال بعد، یهودی‌ها به شدت در سراسر این کشور مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. در مراکش نیز در سال ۱۲۲۲، کلیمی‌ها به گونه دسته‌جمعی کشتار شدند. در واقع، در دنیای اسلام از اسپانیا تا عربستان سعودی، کشتن و غارت و چپاول اموال یهودیان قانون روز بود. افزون بر آن، یهودی‌ها محکوم به پرداخت مالیات‌های کیفری بودند، حق خروج از مناطق ویژه محل سکونت خود را نداشتند؛ مجبور شده بودند، علامتی روی لباس خود بزنند که از دیگران تمیز داده شوند و بدنام‌سینه مورد خفت و خواری قرار بگیرند. این روش را مسیحی‌ها در سده‌های میانه، از مسلمانان آموختند و آنرا در سده‌های یاد شده به کار بردند.^{۴۷۰}

مالیات‌های تبعیضی

خراج

خراج، نوعی مالیات بر زمین بود که هم جنبه مال داشت و هم نقش اجتماعی. بدین شرح که افزون بر اینکه دهقان با دادن خراج، مجبور به پرداخت مالیات معینی بود، سیستم پرداخت خراج نشانه این بود که انسان خراج دهنده، عضو گروه شکست خورده کافری است که در سرزمین ملت پیروزی که الله این حق را به او دهش کرده، بسر می‌برد و از اینرو باید به ملت پیروز مالیات پردازد. در سیستم خراج دهی دهقان هیچگاه مالک زمین نیست، بلکه آنرا در اجاره خود دارد. دهقانان در سیستم خراج دهی از امنیت برخوردار بودند، ولی در هنگام بحران از همه طبقات بیشتر رنج می‌بردند.

جزیه

جزیه، مالیاتی است که فرد غیر مسلمان با پرداخت آن، به خواری و پستی خود در جامعه مسلمانان اعتراف می کند. آیه ۲۹ سوره توبه در باره جزیه می گوید: «... غیر مسلمانان باید با خفت و خواری با دستشان جزیه پردازند.» زمخشری (۱۱۴۴-۱۰۷۵)، مفسر مشهور قرآن در تفسیر این آیه نوشته است: «جزیه باید با ذلت و خواری از غیر مسلمانان گرفته شود. شخص [ذمی]، باید در حال پرداخت جزیه پیاده باشد، نه سواره. هنگامی که ذمی جزیه می پردازد، باید بایستد، در حالیکه جزیه گیرنده نشسته است. جزیه گیرنده، پشت گردن او را می گیرد، ویرا تکان می دهد و می گوید: «جزیه بده!» و پس از اینکه جزیه دهنده، آنرا پرداخت، جزیه گیرنده به او پس گردنی می زند و رهایش می سازد.»

مالیات های دیگر

بغیر از مالیات های تجارتي، مسافرتی و غیره که ذمی ها به مسلمانان می پرداختند، مالیات های دیگری نیز وجود داشت که مسلمانان با نهایت ستمگری، غیر مسلمانان را مجبور به پرداخت آنها می کردند. از جمله اینکه، در هنگام بحران های اقتصادی حکام مسلمان، ذمی ها را مجبور به پرداخت مالیات های اختیاری و تازه می کردند. رهبران کلیساها دستگیر و شکنجه می شدند تا افراد خانواده و یا دوستان و آشنایانشان با پرداخت پول، آنها را نجات دهند.

این مالیات ها به اندازه ای سنگین و توانفرسا بود که دهقانان برای رهائی از چنگ جمع آوری کنندگان مالیات ها، دهکده های خود را ترک می کردند، یا به کوهها می رفتند و یا وارد شهرها می شدند و خود را بین شهرنشین ها پنهان می کردند. برای مثال، در مصر پائین، قبطی ها که به سبب پرداخت مالیات های سنگین از نظر مالی از پای درآمده بودند، در سال ۸۲۲، دست به شورش زدند. فرمانروای تازی مصر، شورش قبطی ها را در خون فرو نشانید. دهکده ها، تاکستان ها، باغ ها و کلیساهای آنها را به آتش کشید و آنها را که از کشتارهای دسته جمعی جان سالم به در برده بودند،

تبعید کرد .

مقامات دولتی

حدیث‌های اسلامی، ریاست فرد ذمی را بر مسلمان منع می‌کنند . از برخی از آیات قرآن، از جمله آیه ۲۸ سوره آل عمران، چنین برداشت می‌شود که ذمی‌ها از رسیدن به مقامات بالای دولتی محروم هستند . با این وجود، برخی اوقات در حکومت‌های اسلامی، ذمی‌ها به مقامات بالای دولتی گمارده شده و در مواردی نیز مسلمانان در برابر این روش دست به شورش زده‌اند . این شورش‌ها در سال ۱۰۶۶ در Granada، در سال‌های ۱۲۷۵ و ۱۴۶۵ در «فز» (مراکش)، در سال ۱۲۹۱ در عراق و بین سال‌های ۱۲۵۰ و ۱۵۱۷ به کرات در مصر روی داده است . بسیاری از ذمی‌ها برای نگهداری مقامات دولتی خود، به اسلام تغییر مذهب داده‌اند .

نابرابری در برابر قانون

در تمام دعاوی قضائی بین یک فرد مسلمان و یک ذمی تفاوت وجود داشت و شهادت ذمی و نیز سوگند او از ارزش خالی بود . به گفته دیگر، چون به شهادت ذمی برضد یک مسلمان ترتیب اثر داده نمی‌شد، از اینرو، مسلمانان پیوسته می‌توانستند از مجازات در امان بمانند . از دگر سو، هنگامی که یک نفر ذمی با یک فرد مسلمان درگیر می‌شد، کوشش می‌کرد با دادن رشوه، خود را از پهنه قضائی بیرون بکشد . مسلمانان پیوسته در برابر غیر مسلمانان، دست بالا داشتند و این مزیت در ماهیت قوانین نیز جای گرفته بود . برای مثال، هرگاه مسلمانی محکوم به پرداخت جریمه‌ای به غیر مسلمان می‌شد، مبلغ جریمه به گونه خودکار نصف می‌گردید . هیچ مسلمانی به سبب جرمی که برضد یک غیر مسلمان مرتکب شده بود، اعدام نمی‌گردید . اغلب، افراد غیر مسلمان به کفر متهم و به مجازات مرگ محکوم می‌شدند . چون دادگاه‌ها به سخنان فرد غیر مسلمان گوش

نمی دادند، او مجبور بود به اسلام در آید تا بتواند در دادگاه بر ضد یک مسلمان اقامه دعوی کند. بر عکس، اگر چه، قانون این مورد را پیش بینی نکرده بود، ولی در عمل هر گاه یک نفر ذمی جرأت می کرد، دستش را به سوی یک مسلمان، ولو در دفاع قانونی از خود بالا ببرد، اغلب مجازاتش مرگ بود.^{۷۱} حتی اگر مسلمانی به گونه اتفاقی و بدون عمد کشته می شد، تمام جمعیت غیر مسلمان یا کشته و یا تبعید می شدند.

اگر چه، یک مرد مسلمان حق داشت با یک زن مسیحی و یا یهودی ازدواج کند، ولی یک زن مسلمان حق نداشت به ازدواج یک مرد غیر مسلمان در آید. مجازات چنین ازدواج و یا هر گونه روابط جنسی دیگری، مرگ بود.

پیمان نامه عمر

برخی از شرایط سخت و ناگواری که در «پیمان نامه عمر» به غیر مسلمانان تحمیل شده و گویا در سده هشتم، «عمرو بن عبدالعزیز»، که از سال ۷۲۰ تا ۷۱۷ خلافت کرده، دو باره آنها را به مورد اجرا گذاشته، به شرح زیر می باشند:

ما در شهرهای خود و یا در نزدیکی شهرهای مسلمانان به ساختمان کلیساها، دیرها و یا عبادت خانه ها و رهبان خانه های جدید، دست نخواهیم زد. ما همچنین، نه در شب و نه در روز، به دیواره سازی مراکز یاد شده که ویران گردیده و یا نزدیک محل های سکونت مسلمانان قرار دارند، اقدام نخواهیم کرد.

ما دروازه های خود را به روی مسافران و رهگذران باز نگه خواهیم داشت و به هر مسلمانی که از شهر ما گذر کند، مدت سه روز مکان و غذا خواهیم داد.

ما در کلیساها و خانه های خود به هیچ جاسوسی پناه نخواهیم داد و او را از مسلمانان پنهان نخواهیم کرد.

ما به فرزندان خود، قرآن آموزش نخواهیم داد.

ما مراسم مذهبی خود را در دید همگان انجام نخواهیم داد. و برای مذهب خود تبلیغ نخواهیم کرد و دیگران را به آن جلب نخواهیم نمود.

هر گاه خویشاوندان ما بخواهند به اسلام در آیند، آنها را از این کار باز نخواهیم داشت.

ما به مسلمانان احترام خواهیم گذاشت و هر گاه آنها بخواهند در محلی که ما نشسته‌ایم، بنشینند، بر خواهیم خاست و جای خود را به آنها خواهیم داد.

ما بهیچوجه کوشش نخواهیم کرد، خود را با مسلمانان در یک ردیف در آوریم...

ما سوار اسب نخواهیم شد.

ما هیچگاه شمشیر و یا سایر سلاح‌ها را به خود نخواهیم بست و آنها را نیز با خود حمل نخواهیم نمود.

ما به کسی شراب نخواهیم فروخت.

ما موهای سر خود را کوتاه نگه خواهیم داشت.

ما صلیب‌ها و کتاب‌های خود را در بازارها و یا مراکز مسلمانان در دید همگانی قرار نخواهیم داد. ما زنگ‌های کلیساهایمان را به آرامی و آهستگی به صدا در خواهیم آورد. ما هنگام برگزاری مراسم عبادت در کلیساهای خود، صداهایمان را بلند نخواهیم کرد. همچنین در حضور مسلمانان، آهنگ صداهایمان را پائین نگه خواهیم داشت. در هنگام برگزاری مراسم دفن مرده‌هایمان نیز از ایجاد صداهای بلند خودداری خواهیم کرد.

ما خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان نخواهیم ساخت.

بعدها، این اصل نیز به پیمان‌نامه بالا افزوده شد: «هر کسی که به گونه

عمدی مسلمانی بزند، مشمول این پیمان‌نامه خواهد شد.»

حتی در برگزاری مراسم مذهبی خود نیز ذمی‌ها آزادی نداشتند و گاه اتفاق می‌افتاد که مسلمانان از برگزاری مراسم مذهبی آنها جلوگیری می‌کردند.

براستی می‌توان گفت که ذمی‌ها در جوامع اسلامی از امنیت و بهره‌گیری از یک زندگی راحت محروم بودند و پیوسته زندگی آنها تهدید می‌شد و در خطر بردگی قرار داشتند. برای مثال، هنگامی که «عمرو بن العاص» در سال ۶۴۲ تریپولی را فتح کرد، کلیمی‌ها و مسیحی‌ها را مجبور نمود، زنان و فرزندان‌شان را به عنوان برده به ارتش

تازی ها بدهند و بهای آنها را از مالیات کمرشکن جزیه کسر کنند. همچنین، بین سال های ۶۵۲ و ۱۲۷۶، نوبیا مجبور شد، هر سال گروهی برده به قاهره بفرستد. پیمان نامه هایی که خلفای عباسی با شهرهای Transoxiana, Arminia, Sijistan و Fezzan (از شهرهای مدرن شمال غربی افریقا)، امضاء کردند، نیز پیش بینی کرده بود که یهودی ها و مسیحی ها هر سال، گروهی برده زن و مرد در اختیار تازی ها بگذارند. سرچشمه اصلی تولید برده، حمله های دائم تازی ها به دهکده های دارالحرب و مأموریت های نظامی سازمان داده شده بود که شهرهای غیر مسلمانان را با خاک یکسان می کردند. در سال ۷۸۱، در هنگام غارت Ephesus، شمار ۷/۰۰۰ نفر از یونانی ها اسیر و دستگیر شدند و همه آنها به گونه دسته جمعی به خارج صادر گردیدند. پس از تسخیر شهر Amorium در سال ۸۳۸ شمار اسیران به اندازه ای زیاد بود که خلیفه معتصم دستور داد، آنها را در گروه های ۵ و ۱۰ نفری حراج کنند. در هنگام غارت Thesalonica، در سال ۹۰۳، شمار ۲۲/۰۰۰ نفر مسیحی به اسارت گرفته شدند و برخی از آنها بین رؤسای تازی ها تقسیم و برخی نیز به عنوان برده فروخته شدند. در سال ۱۰۶۴، سلجوق سلطان، آلب ارسلان، گرجستان و ارمنستان را غارت و ویران کرد. او اهالی این شهر ها را به اسارت نگرفت، بلکه آنها را کشتار کرد. نوشتارهای فلسطینی ها، مصری ها، فنیقی ها، ارمنستانی ها و بعدها آناتولی ها و صفویان ایرانی حاکی است، خانواده هایی که قادر به پرداخت مالیات های کمرشکن جزیه و خراج نبودند، مجبور می شدند، فرزندان شان را به تازی ها تسلیم کنند و بهای آنها را از مالیات ها کسر نمایند.

برای دست کم مدت سیصد سال مسلمانان روش بسیار اهانت آمیزی به مسیحیان تحمیل می کردند که «Devshirme» نامیده می شد و از آن سخنی به میان نیامده است. روش «Devshirme» که بوسیله امپراطور عثمانی (سلطان اورخان ۱۳۵۹-۱۳۲۶)، نوآوری شد، بدین شرح بود که هر چند مدت یکبار، یک پنجم فرزندان تمام مسیحی ها در سرزمین های مغلوب، از آنها گرفته می شدند. این افراد را سپس به اسلام درمی آوردند

و بین سنین ۱۴ و ۲۰ سالگی، آنها را برای خدمت در ارتش پیاده نظام آموزش می دادند. بعدها، این روش به شکل سالیانه در آمد و هر سال یک پنجم فرزندان مسیحی ها از بین اشراف یونانی، سرب ها، بلغارها، ارمنی ها، آلبانی ها و بیشتر از بین کشیش های مسیحی ربوده می شدند و پس از اینکه آنها را به دین اسلام در می آوردند، برای خدمت تحویل ارتش می دادند.

بر پایه مقرراتی که برای انجام این روش تعیین شده بود، پدرهای کودکان هر سال در روز معینی می بایستی فرزندان خود را به میدان همگانی شهر می آوردند و افرادی که مأمور گزینش کودکان بودند، آنها را که تنومندتر و زیباتر می نمودند، در حضور یک داور تازی برمی گزیدند. اگر پدری در تحویل فرزند خود کوتاهی می کرد، به سختی مجازات می شد.

انجام این روش اغلب با انواع فسادها همراه بود. بدین شرح که مأموران گزینش کودکان، بیش از تعدادی که اجازه داشتند، از کودکان انتخاب می کردند و آنچه را که از تعداد لازم زیادتر گرفته بودند، به پدر و مادر کودکان باز پس می فروختند. پدر و مادرائی که به سبب تنگدستی مالی، توان بازپس خریدن فرزندانشان را نداشتند، باید موافقت می کردند که فرزندانشان به بردگی فروخته شوند. این روش در سال ۱۶۵۶ لغو شد، ولی بجای آن سیستم دیگری به وجود آمد که کودکان بین ۶ تا ۱۰ ساله را می گرفتند و آنها را برای خدمت در حرم سلطان آموزش می دادند. این روش تا سده هیجدهم ادامه داشت.

شماره کودکانی که هر سال بدین ترتیب از پدرن و مادرانشان گرفته می شدند، تفاوت می کرد. برخی از دانشمندان شماره آنها را ۱۲/۰۰۰ نفر در سال و بعضی دیگر ۸/۰۰۰ نفر در سال ذکر کرده اند، ولی گویا شماره آنها به گونه میانه ۱۰/۰۰۰ نفر در سال بوده است. سیستم «Devshirme» یکی از نمادهای زشت نادیده گرفتن حقوق و ارزش ذمی ها بوده و نشانگر آنست که افراد غیر مسلمان در جوامع اسلامی، از ابتدائی ترین حقوق و مزایای زندگی محروم بودند و از امنیت اجتماعی و حقوق انسانی بهره ای نمی بردند.

امور مذهبی

مراکز عبادت

در پایان سده نوزدهم، «الشّرانی»^{۷۲} دیدگاه های چهار مکتب سنی ها را در باره ساختن کلیسا و کنیسه، به شرح زیر کوتاه کرده است:

هر چهار مکتب سنی موافقت کرده اند که هیچ کلیسا و یا کنیسه ای در شهرها و مراکز اسلامی نباید ساخته شود. ولی، در باره ساختن کلیسا و کنیسه در نزدیک شهرهای اسلامی، آنها با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. مالکی ها، شافعی ها و حنبلی ها با ساختن کلیسا و کنیسه در نزدیک شهرهای اسلامی مخالفند؛ حنفی ها معتقدند، اگر فاصله کلیساها و کنیسه ها از شهرها یک میل و یا کمتر باشد، ساختن آنها مجاز و اگر فاصله بیش از آنست، مجاز نخواهد بود. موضوع دیگر آنست که آیا یهودی ها و مسیحی ها، می توانند کلیساها و یا کنیسه هایی را که در کشورهای اسلامی ویران شده، دوباره سازی کنند؟ حنفی ها، شافعی ها و مالکی ها، انجام این کار را مجاز می دانند. حنفی ها می گویند، اگر کلیسا و یا کنیسه در شهری قرار گرفته که ساکنان آن با رضایت خود را تسلیم کرده اند، دوباره سازی کلیساها و کنیسه ها مجاز. ولی اگر شهر یا رور تسخیر شده، این کار غیر مجاز خواهد بود. حنبلی ها با دوباره سازی و تعمیر کلیساها و کنیسه ها به گونه کامل مخالفت می ورزند.

سرنوشت کلیساها و کنیسه ها نیز مانند یهودیان و مسیحیان، کشور به کشور و حاکم به حاکم تفاوت داشت. برخی از حکام مسلمان بسیار نرمش پذیر و بعضی دیگر بسیار سختگیر بودند. برای مثال، در سال ۷۲۲، «اسامه بن زید» بازیاب مالیات ها در مصر به دیرها حمله کرد و کلیساها را ویران نمود. ولی هاشم خلیفه به او دستور داد، از وارد آوردن فشار به مسیحی ها خودداری کند و آنها را به حال خود واگذارد. برخی از خلفا نه تنها به حقوق غیر مسلمانان احترام می گذاشتند، بلکه با سخاوتمندی هزینه تعمیر کلیساهایی را که در شورش مردم آسیب دیده بود، می پرداختند. «تريتون» Tritton، در باره اسپانیا می نویسد: «در هنگام پیروزی بر اسپانیا، مسلمانان بسیار ستمگری به خرج دادند.

«موسی»، در یکی از حمله‌هایش تمام کلیساها را ویران کرد و زنگ‌های آنها را شکست. هنگامی که Marida تسلیم شد، مسلمانان اموال آنها را که در جنگ کشته شده بودند، ضبط کردند. گروهی نیز موفق شدند به Galicia فرار کنند تا کلیساها و جواهرات وابسته به فراریان را در اختیار آورند.^{۴۷۳}

به همان ترتیب، خلیفه مروان که از سال ۷۴۴ تا ۷۵۰ خلافت کرد، بسیاری از دیرهای مصری‌هایی را که از برابر ارتش عباسیان فرار می‌کردند، غارت و ویران نمود. او در Tana تمام کلیساها را ویران کرد و از انهدام تنها یکی از آنها با گرفتن سه هزار دینار خودداری کرد.

در سال ۸۵۲، خلیفه المتوکل دستور داد، تمام کلیساها ویران شوند. به گونه‌ای که «تریتون» می‌نویسد، هنگامی که مسلمانان به یک سرزمین تازه تاخت و تاز می‌کردند، حاکم زمان برای راضی کردن حس بوالهوسی خود دستور می‌داد، کلیساها با خاک یکسان شوند و معمولاً در این حمله‌ها، مردم غیر مسئول هر چه می‌خواستند، انجام می‌دادند. «تریتون» در باره حمله‌های مسلمانان و انهدام ساختمان‌های مذهبی، می‌نویسد؛ در سال ۸۸۴، دیر Kalishu در بغداد ویران گردید، ظرف‌های طلا و نقره آن دزدیده شد و تمامی چوب‌های آن به فروش رفت. در سال ۹۲، کلیسا و دیر مریم در دمشق غارت و سپس به آتش کشیده شد و سایر کلیساها نیز ویران شدند. «اسدالدین شیرکوه» نیز در هنگام حمله خود به بسیاری از کلیساها که در Tinnis, Ascalon, Ramleh و مصر قرار داشتند، آسیب رسانید.

«الحکیم بامرالله»، دستور داد، تمام کلیساهای قلمروی حکومت او ویران، اموال درون کلیساها ضبط و ظرف‌های طلا و نقره آن در بازار فروخته شوند... زمین‌های وابسته به کلیساها نیز تصرف گردید و هر کسی درخواست مالکیت بخشی از آنها نمود، به هدف خود رسید. یک تاریخ‌نویس مسلمان نوشته است، بیش از سی هزار کلیسا که بوسیله یونانی‌ها در مصر، سوریه و جاهای دیگر ساخته شده بود، همه بوسیله مسلمانان ویران گردید. «بارهبرائوس» Bar Hebraeus که به ذکر کمترین شماره پرداخته، شمار کلیساهای ویران شده را ۲/۰۰۰ شرح داده است.^{۴۷۴}

شورش سال ۱۳۲۱ در قاهره که منجر به انهدام چند کلیسا شد، دامنه اش به سراسر مصر کشیده شد و رویهمرفته ۵۰/۰۰۰ کلیسا در این کشور آسیب دید.

مسلمانان در اصل میل نداشتند شاهد انجام مراسم مذهبی سایر ادیان و مذاهب باشند. عمر دوم و متوکل کوشش کردند، عادی ترین مراسم مذهبی مسیحی ها، مانند به صدا در آوردن زنگ کلیساها، حمل صلیب، شمایل، شعار و غیره را از بین ببرند، ولی در این کار توفیقی به دست نیاوردند.

اجبار به پذیرش اسلام و زجر و آزارهای مذهبی

ما در پیش در باره فشارهای توانفرسایی که مسلمانان به کلیسیاها برای پذیرش دین اسلام وارد می کردند، سخن گفته ایم. تاریخ اسلام، سرشار از مواردی است که مسیحی ها، زرتشتی ها و مشرکین برای پذیرش اجباری اسلام زیر فشار قرار گرفته اند. برای مثال، در زمان خلافت مأمون در سده نهم، به مشرکین «حاران» تکلیف شد تا بین پذیرش اسلام و مرگ، یکی را بپذیرند. «تاورنی یر» Tavernier، جهانگرد فرانسوی سده هفدهم می نویسد، در آناتولی هر روز گروهی از یونانی ها زیر فشار قرار می گیرند تا ترک شوند.

ارمنی های مسیحی بویژه بوسیله مسلمانان بسیار زجر و آزار شده اند. در سال های ۷۰۴-۷۰۵، خلیفه ولید اول، تمام بزرگان ارمنی ها را در کلیسای سنت گریگوری در Naxcawan و کلیسای Xram در Araxis، گردآوری کرد و همه آنها را زنده زنده سوزانید. بقیه آنها را یا به دار زد و یا سر آنها را برید و زن و فرزندان شان را اسیر کرد و به بردگی گماشت. بین سال های ۸۵۲ و ۸۵۵، ارمنی های مسیحی، حتی از سرنوشت دردناکتری از آنچه در بالا شرح داده شد، رنج بردند.

جای شگفت نیست که اینهمه فشارها، تهدیدها، تحمیل مالیات های گوناگون، خوار کردن ها و آزار و اذیت ها و شکنجه ها و مرگ ها، بسیاری از ذمی ها و غیر مسلمانان را وادار کرد تا به اسلام در آیند.

هر دوره و سده‌ای، از لحاظ ترس و وحشت‌هایی که مسلمانان برای مردم آزاد دنیا به وجود می‌آوردند، ویژگی‌های خود را دارد. در سده هشتم، هندوها در منطقه سند قربانی کشتار دسته‌جمعی مسلمانان شدند. در سده نهم، مسیحی‌های اسپانیا و نواحی اطراف Seville نابود گردیدند. در سده دهم، نوبت به زجر و آزار غیر مسلمانان در زمان خلافت الحکیم رسید. در سده یازدهم، یهودی‌های Granada و Fez به سرنوشت دردناکی که ما در پیش به آن اشاره کردیم، گرفتار آمدند و باید این نکته را نیز به شرح پیشین بیفزائیم که در همین دوره محمود غزنوی هندوها و پرستشگاه‌هایشان را نابود کرد. در سده دوازدهم، المهادهای شمال افریقا، به هر کجا که رفتند، وحشت و ترور بسر مردم فرو ریختند. در سده سیزدهم، مسیحی‌های دمشق یا کشته و یا به بردگی فروخته شدند و کلیسایشان آتش گرفت و با خاک یکسان شد. از همه اینها که بگذریم، جنایت سلطان «بایبار» که «استیون رانسیمان» او را «دیو خبیث» می‌نامد، جالب توجه است. این شخص، هنگامی که پادگان صافد را محاصره کرد، به محاصره‌شدگان ضمانت و امان داد که هر گاه به مسلمانان تسلیم شوند، جان آنها در امان خواهد بود. ولی، هنگامی که آنها تسلیم شدند، وی شرف خود را زیر پا گذاشت و دستور داد، تمام آنها را گردن بزنند. چون او مشکوک شده بود که اهالی دهکده مسیحی Gara واقع بین Homs و دمشق با فرانک‌ها در تماس هستند، از Toron لشکریانی به آن دهکده فرستاد. مسلمانان تمام جمعیت آن دهکده را از دم شمشیر گذرانند و کودکان آنها را به بردگی درآوردند. پس از این رویداد مصیبت‌بار، مسیحیان از Acre، یک هیئت نمایندگی نزد او گسیل داشتند و درخواست کردند، به آنها اجازه دهد تا مردگانشان را دفن کنند. او با خشونت درخواست آنها را رد کرد و اظهار داشت، اگر آنها قصد دارند از اجساد مردگانشان شهید بسازند، بهتر است آنها را در منطقه خود جستجو کنند. به دنبال این حرف، برای اجرای تهدید خود، به سوی ساحل حرکت کرد و تمام مسیحیانی که به دست لشکریانش افتادند، نابود شدند.^{۱۷۵}

در باره رویداد آناتولی و جنایتی که «بایبار» در سال ۱۲۶۸ در آن منطقه مرتکب شد، «رانسیمان» می‌نویسد: «حتی تاریخ‌نویسان اسلامی

نوشته‌اند، عملی که «بایبار» در آناتولی مرتکب شد، همه را تکان داد.»
 در سده چهاردهم و آغاز سده پانزدهم، ما شاهد خونریزی‌های تیمور
 لنگ می‌باشیم. تیمور لنگ به هر جنگی که دست می‌زد و حتی هنگامی
 که با مسلمانان جنگ می‌کرد، پیوسته کوشش می‌نمود، عمل خود را با
 قرآن توجیه کند و آنرا «جهاد» وانمود نماید. دست کم، در گرجستان او
 موفق شد به جنگ خود، شکل جهاد بدهد. در سال ۱۴۰۰، تیمور لنگ
 تفلیس و نواحی اطراف آنرا ویران نمود. در سال ۱۴۰۳، او به آن منطقه
 بازگشت کرد و هفتصد دهکده بزرگ و شهرهای کوچک مسیحی‌ها را نابود
 نمود؛ ساکنان آنرا به گونه دسته‌جمعی کشتار کرد و کلیساهای مسیحی
 تفلیس را با خاک یکسان کرد. «رنه گروسه»^{۴۷۶} Rene Grousset، در باره
 شخصیت شگفت‌انگیز تیمور لنگ به گونه کوتاه می‌نویسد، در حالیکه
 مغول‌های سده سیزدهم بدین سبب به کشتار دیگران دست می‌زدند که
 برای صدها سال، کشتن دهقانان دهکده‌نشین بوسیله گله‌داران خانه
 به دوش به شکل یک غریزه رفتاری درآمده بود، ولی تیمور لنگ با الهام از
 ایمانی که به قرآن داشت، به اینهمه کشتار دست زد. به گفته دیگر، تیمور
 لنگ به درنده‌خوئی ستمگرانه مغولها، چاشنی کشتار مذهبی را نیز اضافه
 کرد. «تیمور لنگ یا کشتارهایی که نمود، سن‌تزی به وجود آورد که تا
 کنون در تاریخ مانند نداشته است. بدین شرح که او وحشیگری مغولها را
 با بنیادگرایی و خشک‌اندیشی مسلمانان درهم آمیخت و شکل پیشرفته
 کشتار ساده انسان‌های نخستین را که کشتن به خاطر ایدئولوژی معنوی بود،
 روان تازه‌ای بخشید که عبارت بود از «کشتن به خاطر وظیفه و رسالت
 مقدس.»»

تیمور لنگ شهر Tana را در دهانه Don ویران کرد، تمام مسیحیان را
 به شکل اسیر و برده درآورد و مغازه‌ها و کلیساهای آنها را نابود نمود.
 بر پایه نوشته «ظفرنامه» که در آغاز سده پانزدهم نوشته شده و یگانه
 بنمایه مهمی است که در باره جنگهای تیمور لنگ به ما آگاهی می‌دهد،
 هدف تیمور لنگ در لشکرکشی به هندوستان، تنها مبارزه با دشمنان دین
 اسلام بود. او باور داشت که حکام شمال هندوستان نسبت به غیر